



Revolution Studies
Volume 02, No.04, Autumn & Winter 2024- 5 (Serial 4)

**A Model to Explain the Nature of Pahlavi II Government with an
Overview of Government Theories**

Abbas Keshavarz Shokri ¹

Doi :10.22034/fademo.2025.464096.1047

Ghods Alizadeh Saylab ²

Abstract

This article was written with the aim of understanding the nature and structure of Pahlavi II government. Therefore, it seeks to answer the main question, what was the nature of the second Pahlavi government? To answer this question, the document analysis method, which is one of the qualitative methods, has been used. With this method, the available documents including books, articles and theses have been reviewed. For this purpose, the second Pahlavi government was evaluated in the form of different theories about the government, and finally, with the conducted investigations, a composite model was obtained to explain the nature of the second Pahlavi government. In this model, while defining the correlation between the characteristics of the Pahlavi government, which is an amalgamation of the characteristics of sultanate, absolutist, rentier, authoritarian and dependent governments, the vulnerabilities of this government are also shown. The hybridity of the second Pahlavi government model increased its vulnerability and caused its downfall.

Keywords: Pahlavi government, political monopoly, economic monopoly, informality, particularism

1. Professor of Political Science, Shahed University, Tehran, Iran (Corresponding Author).
keshavarz@shahed.ac.ir

1. Visiting Assistant Professor of Political Studies of the Islamic Revolution, Shahed University, Tehran, Iran. gh.alizadeh88@yahoo.com

Received: 2024/ 09/ 14

Approved: 2024/ 11/ 20

<https://trs.ri-khomeini.ac.ir/>

مدلی برای توضیح ماهیت دولت پهلوی دوم با مروری بر نظریه‌های دولت

عباس کشاورز شگری^۱

Doi : 10.22034/fademo.2025.464096.1047

قدسی علیزاده سیلاب^۲

چکیده: این مقاله با هدف شناخت ماهیت و ساختار دولت پهلوی دوم به نگارش در آمده است؛ لذا درصدد پاسخ‌گویی به این سؤال اصلی است که ماهیت دولت پهلوی دوم چه بوده است؟ برای پاسخ به این سؤال، از روش تحلیل اسنادی که از انواع روش‌های کیفی است استفاده شده است. با این روش، اسناد و مدارک موجود شامل کتب، مقالات و پایان‌نامه‌ها بررسی شده است. به همین منظور ابتدا دولت پهلوی دوم در قالب نظریه‌های مختلف در باب دولت مورد ارزیابی قرار گرفت و سرانجام با بررسی‌های انجام پذیرفته مدلی ترکیبی برای تبیین ماهیت دولت پهلوی دوم به دست داده شد. در این مدل ضمن مشخص کردن روابط همبستگی میان ویژگی‌های دولت پهلوی که ترکیبی از ویژگی‌های دولت‌های سلطانی، مطلقه، رانتی، اقتدارگرا و وابسته است، آسیب‌پذیری‌های این دولت نیز نشان داده شده است.

کلیدواژه‌ها: دولت پهلوی، انحصارگرایی سیاسی، انحصارگرایی اقتصادی، غیررسمیت، خاصه‌بخشی.

۱. استاد علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

keshavarz@shahed.ac.ir

۲. استادیار مدعو مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی، گروه علوم سیاسی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران.

gh.alizadeh88@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۲۴

در علم سیاست مفاهیم بسیاری چون دولت، قدرت، حکومت، حاکمیت، جامعه و... مطرح است؛ اما در میان این مفاهیم، مفهوم دولت از اهمیتی بنیادین برخوردار است. برای دولت تعاریف، دیدگاه‌ها و نظریات متفاوتی بیان شده است. در باب زمان پیدایش دولت بر اساس نظر اندیشمندان، نمی‌توان تاریخ معینی را ذکر نمود. امروزه دولت‌ها تغییر نقش داده‌اند؛ اما همچنان اصلی‌ترین عامل تأثیرگذار در عرصه‌های داخلی و خارجی هستند. اگرچه این امر به معنای داشتن اختیارات مطلقه دولت در تمام امور و زمینه‌ها نیست؛ اما می‌توان گفت قدرتمندترین بازیگر در عرصه داخلی و بین‌المللی همانا دولت است. این پژوهش درصدد بررسی ماهیت دولت پهلوی است. نظریه‌های موجود دولت بیان‌گر ماهیت دولت پهلوی نیستند؛ چون هر یک تنها بخش محدودی از ماهیت دولت پهلوی را توضیح داده‌اند؛ به‌طور مثال، نظریه سلطانیسم تنها بیان‌گر شخصی شدن قدرت و آسیب‌های ناشی از آن است؛ لذا با وجود ادبیات نظری در این حوزه نیاز به مدل جامع‌تری در این زمینه احساس می‌شود که در این مدل ویژگی‌های دولت پهلوی و نقاط آسیب‌پذیر آن از حیث چگونگی روابط مشخص شده باشد. در این پژوهش سعی شده است؛ نکات ذکر شده رعایت شود؛ لذا از جامعیت بیشتری برخوردار است.

۱. مبانی نظری

۱-۱. نظریه سلطانیسم (نئوپاتریمونالیسم)

اقتدار سنتی نئوپاتریمونالیسم یا سلطانیسم شکل تحول یافته سلطه پاتریمونالیسم است. از ویژگی‌های تمایزبخش سلطانیسم با نظام پاتریمونالیسم، تلاش حاکمان در نظام‌های سلطانیسم برای قطع بندهای سنتی مشروعیت دهنده قدرت و سعی در تحصیل منابع جدید قدرت دهنده مشروعیت ساز است (نوروزی، ۱۳۷۵، ص. ۱۶۸). هانتینگتون صلی این نظام را تمرکز قدرت در شخص رهبر دانسته و اعمال قدرت در این نظام را وابسته به میزان نزدیکی به رهبر، دسترسی به او و اتکا به حمایت او می‌داند. وی نظام سلطنتی پهلوی را از مصادیق مدل وبر می‌داند و سرپرستی، رعایت خویشاوندی، دوست بازی و فساد را از ویژگی‌های کلی آن‌ها می‌داند (هانتینگتون، ۱۳۷۰). با بررسی مجموع تحقیقات انجام شده در این زمینه می‌توان ویژگی‌های نظام‌های سلطانیسم را چنین بیان نمود:

۱. شخصی بودن قدرت: قدرت سیاسی و ابزار اعمال آن در این نظام در اختیار شخص حاکم است. حاکم قدرت فردی مطلق خود را با یک دستگاه قدرتمند دیوانسالارانه و نظامی،

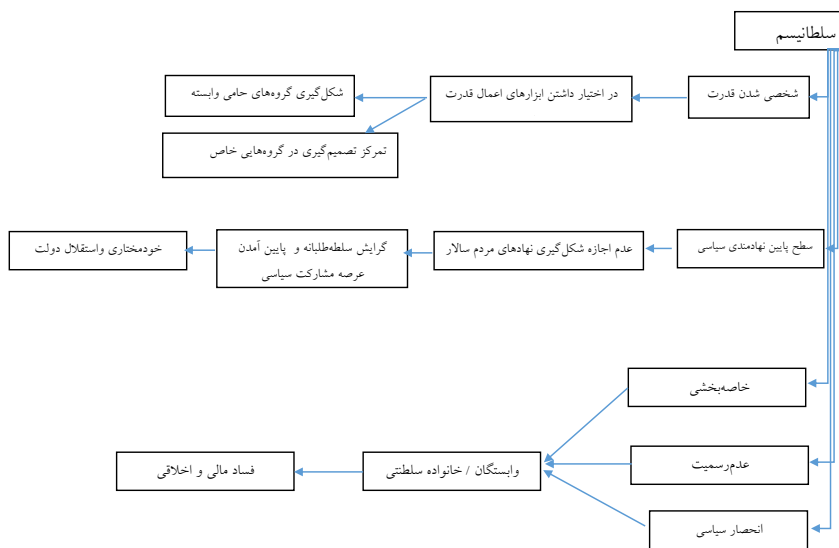
بر جامعه گسترش می‌دهد. از آنجا که تشکیلات فوق مجری فرمان‌ها شخص حاکم هستند؛ مجریان نظامی و اداری مقام و موقعیت خود را مدیون عطا و بخشش او می‌دانند؛ لذا دستگاه نظامی و دیوان‌سالاری پایه‌های اصلی قدرت حاکم هستند و بدین ترتیب ساخت قدرت شخصی به بدنه نظامی و اداری نفوذ می‌کند.

۲. سطح پایین نهادمندی سیاسی: در نظام سلطانیسم حاکم اجازه شکل‌گیری نهادهای مردم‌سالارانه جهت مشارکت جامعه در امور سیاسی را نمی‌دهد و در صورت وجود این نهادها تلاش زیادی برای تضعیف آنان به کار می‌بندد و به‌طور معمول خود، به ایجاد نهادهایی اقدام می‌نماید که در سایه اقتدار وی عمل نموده و پوششی جهت اعمال قدرت شخصی او باشند.

۳. انحصار سیاسی: به دلیل شخصی بودن قدرت و کاهش سطح نهادمندی سیاسی، سیاست مسدود و انحصاری است، یعنی تصمیم‌گیری سیاسی منحصر به لایه نازکی از وابستگان و نزدیکان حاکم می‌شود. در چنین شرایطی روابط مبتنی بر حمایت و وابستگی‌های خانوادگی اهمیت می‌یابد. همچنین به دلیل عدم مشارکت گروه‌های اجتماعی و نبود مجاری نهادی و در مسیر سیاست‌سازی، تصمیم‌گیری در حلقه درونی قدرت حاکم صورت گرفته و خواسته و اولویت‌های آنان منعکس می‌گردد.

۴. عدم رسمیت: در این نظام با سرکوب روابط نهادی، روابط شخصی، وابستگی‌های محفلی و خانوادگی بر قدرت تسلط می‌یابد. شکل‌گیری محفل که برای تحقق مقاصد باندبازی و صنفی است؛ از ویژگی‌های سیاسی این نظام‌هاست. همچنین روابط خانوادگی و نزدیکی به حاکم از کانال‌های مهم کسب مناصب و امتیازات و ایفای نقش در امور سیاسی - اجتماعی است. حاکم بسیار به حمایت متنفذان و نزدیکان وابسته می‌شود و آنان نیز برای کسب امتیازات و مناصب، خود را به او نزدیک ساخته و بدین ترتیب یک رابطه متقابل مبتنی بر نیازمندی متقابل بین آن‌ها شکل می‌گیرد.

۵. شبکه خاصه‌بخشی و فساد: خاصه‌بخشی ماهیت کلی نظام‌های سنتی به‌ویژه سلطانیسم است. اعطای مزایای اقتصادی و مناصب سیاسی ابزار کارآمد حاکم در استخدام خویشاوندان، افراد و جلب حمایت و همکاری آنان است. به همین دلیل در حلقه درونی قدرت چشم و هم‌چشمی شدید جهت نزدیکی به حاکم و کسب مواهب و مزایا شکل گرفته و حاکم نیز با ایجاد تشدید رقابت و تفرقه بین آنان، اقتدار خود را بر آنان محقق می‌نماید. نتیجه این نوع روابط گسترش وسیع ابعاد مختلف فساد در بین نخبگان است (نوروزی، ۱۳۷۵، صص. ۱۷۰-۱۶۹). براساس این نظریه مدل دولت پهلوی دوم به شکل زیر قابل ترسیم است.



شماره ۱. مدل ساختار دولت سلطانیسم (منبع نگارندگان)

۲-۱. نظریه دولت رانتیه (تحصیل‌دار)

رانت در اقتصاد سیاسی به معنای توزیعی، تحصیل‌دار، تخصیصی، بهره‌بردار آمده و به درآمدی گفته می‌شود که بدون تلاش یدی یا فکری حاصل شود؛ به عبارتی رانت درآمدهایی است که هر دولت از راه فروش و صادرات منابع خدادادی و زیرزمینی به دست می‌آورد و با فعالیت‌های تولید اقتصاد داخلی ارتباط ندارند. همچنین کمک مستقیم بیگانگان به برخی کشورها نیز از درآمدهای رانتی محسوب می‌شود (حاجی‌یوسفی، ۱۳۷۶، صص. ۱۵۳-۱۵۲). درآمدهای ناشی از فروش نفت، گاز، اورانیوم، آهن و مس ... بارزترین نمونه‌های رانت شمرده می‌شوند. درآمدهایی همچون دریافت حق عبور از کانال‌هایی که در حوزه بعضی از کشورها هستند. مثل درآمدهای مصر از عبور کشتی‌ها از کانال سوئز نیز جز رانت محسوب می‌شوند (امام‌جمعه زاده، معصومی، ۱۳۸۹، صص. ۳۴-۳۵).

واژه رانت یا رانتیر در ادبیات اقتصاددانان اروپایی از جمله آدام اسمیت، دیوید ریکارد و کارل مارکس در قرن ۱۹ مطرح شده است؛ ولی پس از جنگ جهانی دوم، اندیشمندانی مثل فیلیپ راکینز، دیوید پیرس، حازم بلالوی و جیاکومو لوسیانی این واژه را برای تبیین ماهیت تعدادی از دولت‌ها به‌خصوص دولت‌های خاورمیانه، دارای اقتصاد تک‌محصولی ناشی از فروش نفت، به کار برده‌اند (امام‌جمعه زاده و معصومی، ۱۳۸۹، ص. ۳۵). بلالوی و لوسیانی در

کتابی با عنوان دولت رانتیر، دولت رانتیر را این گونه معرفی کرده‌اند: «هر دولتی که بیش از ۴۲ درصد از کل درآمد خود را از طریق صدور یک ماده خام به دست می‌آورد، دولت رانتیر می‌باشد» (Bablawi & Luciani, 1987, p. 45).

دولت‌های رانتی ویژگی‌های یکسانی دارند؛ بیشتر درآمد آن‌ها از فروش ثروت‌های طبیعی یا مالکیت منابع طبیعی (رانت) حاصل می‌شود؛ رانت، ارتباطی با تولید داخلی ندارد و درصد محدودی از نیروی کار فعال، مشغول تولید رانت هستند؛ دولت رانتیر تنهایی رانت را دریافت و هزینه می‌نماید. این شرایط موجب استقلال اقتصادی و به دنبال آن استقلال سیاسی دولت از مردم می‌شود و روند تعمیق نهادسازی سیاسی و دموکراسی را مختل می‌کند.

رانت به دولت رانتیر امکان می‌دهد که مستقل از مناسبات داخلی و بدون نیاز به درآمدهای مالیاتی، رابطه اقتدارگرایانه خود را بر جامعه حاکم و نسبت به گسترش دستگاه‌های دولتی اقدام نماید. همچنین امکان ایجاد تحول در ساختارها و ایجاد طبقات جدید اقتصادی و اجتماعی برای دولت رانتیر فراهم می‌شود. از دید اقتصادی رابطه بودجه دولتی و مالیات در دولت‌های رانتیر به حداقل می‌رسد. عدم ارتباط رانت با سازوکار داخلی و وابستگی به خارج، دولت‌های رانتیر را متوجه خارج از مرزها می‌نماید. از آنجا که عرضه و تقاضا و فناوری وابسته به خارج از مرزهاست؛ اغلب دولت‌های مرکزی نسبت به مداخلات خارجی بسیار آسیب‌پذیر می‌شوند. حتی با حفظ استقلال سیاسی دولت رانتیر، وجود وابستگی و تأثیرپذیری از شرایط بازار - که خارج از مرزهای داخل تعریف می‌شود - انعطاف‌پذیری دولت رانتیر در مقابل تحولات خارجی را ضروری می‌نماید. این انعطاف‌پذیری گاه منجر به عدم ثبات سیاسی و خلع حکومت‌های مرکزی بر اثر مداخله غیرمستقیم و مستقیم خارجی می‌شود. از آنجا که درصد محدودی از نیروی کار در تولید رانت نقش دارند؛ اگر تسهیم آن به صورت طبیعی انجام شود؛ منشأ توزیع نابرابر ثروت و درآمد است؛ بنابراین دولت‌ها نقش توزیع را به طور انحصاری بر عهده دارند و چون دولت رانتیر تنها متولی دریافت و هزینه کرد رانت است؛ تشکیلات دولتی گسترش می‌یابد. همچنین دولت به دلیل دسترسی به درآمدهای ناشی از رانت با تطمیع مخالفان سعی در کاهش تعمیق و گسترش اعتراض‌ها دارد. بیشتر دولت‌های رانتیر، سیاست‌های رفاهی و عمرانی را با هدف جلب رضایت اجتماع به کار گرفته و اغلب به ایجاد طبقات جدید اقدام (شکاری، ۱۳۷۹، صص. ۶۸-۶۶).

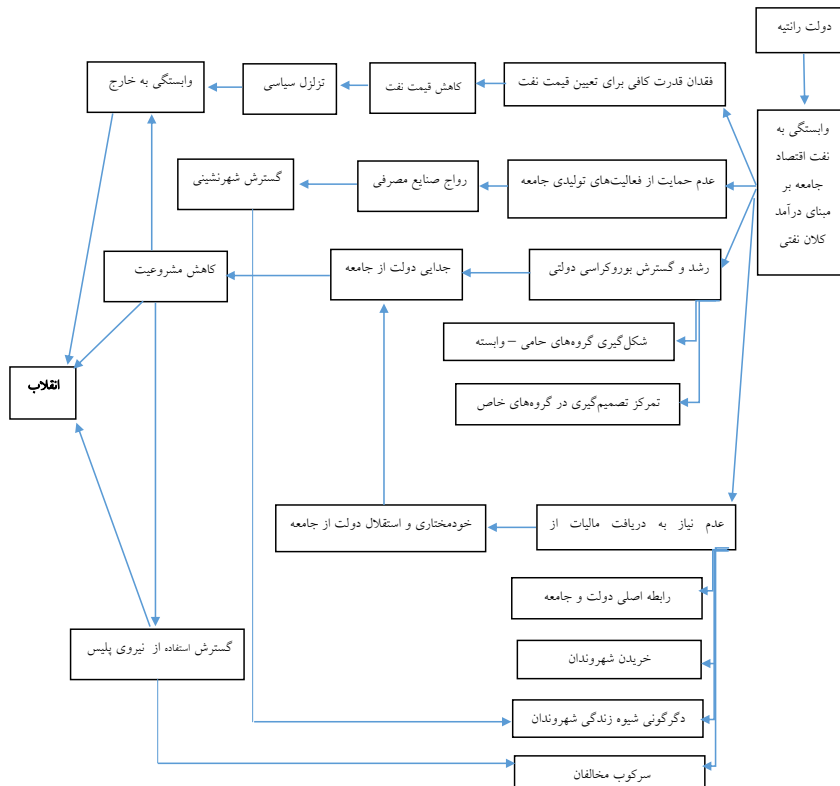
ویژگی‌های این دولت‌ها چنین بیان شده است: ۱. از آنجایی که تمام اقتصادها دارای بعضی ویژگی‌های رانتی هستند؛ لذا تنها دولتی که رانت، بخش عمده درآمد آن را تشکیل دهد؛ رانتیر است؛ یعنی ۴۲ درصد یا بیشتر از کل درآمدش از رانت خارجی باشد؛ دولت رانتیر است. ۲.

رانت‌ها باید از خارج کشور تأمین شود؛ یعنی رانت هیچ ارتباطی با فرایندهای تولید در اقتصاد داخل کشور نداشته باشد. ۳. در دولت رانتیر فقط درصد بسیار اندکی از نیروی کار درگیر تولید نفت باشند و اکثر افراد جامعه دریافت‌کننده یا توزیع‌کننده رانت باشند. ۴. دریافت‌کننده اصلی رانت خارجی، دولت رانتیر است و در هزینه‌کرد آن نقش اساسی دارد (Bablawi & Luciani, 1987, pp. 11-12)؛ بدین ترتیب بیشتر کشورهای صادرکننده و تولیدکننده نفت را می‌توان دولت‌های رانتیر نامید. رانت خارجی مستقیم به خزانه آن‌ها واریز شده و هیچ ارتباطی با فعالیت‌های اقتصادی داخل کشور ندارد؛ آثار و عواقب متعددی برای دولت، ارتباط دولت با جامعه و اقتصاد ملی دارد. همچنین دولت رانتیر، شیوه خاصی از حکومت و سیاست و حکومت را داراست که رانتیرسم نامیده می‌شود و دارای دو مشخصه عمده است: ۱. رانت در کنترل نخبگان حاکم است؛ ۲. نخبگان حاکم از رانت جهت جلب همکاری و کنترل جامعه بهره می‌برند تا ثبات سیاسی دولت را حفظ نمایند.

رانتیرسم سه تأثیر عمده دارد: ۱. تأثیر بر خود دولت؛ ۲. تأثیر بر رابطه دولت و جامعه؛ ۳. تأثیر بر اقتصاد داخلی. اولین تأثیر اساسی رانت بر دولت، افزایش استقلال آن در مقابل جامعه است. تأثیر دوم رانت بر دولت این است برخلاف دولت‌هایی که برای ادامه حیات نیازمند گرفتن مالیات از جامعه و صنایع خود هستند؛ دولت رانتیر نیاز به دریافت مالیات ندارد؛ زیرا بیشتر درآمد آن از رانت‌های خارجی است. درآمد رانتی، دولت را قادر به استفاده از آن برای کسب و حفظ مشروعیت خود می‌نماید. همچنین دولت رانتیر می‌تواند با مصرف رانت به جلب همکاری نخبگان، افزایش رفاه مردم و گروه‌های غیر حاکم در جامعه اقدام نماید؛ که این امر اغلب شکل پاتریمونیالیستی یا نوپاتریمونیالیستی به خود می‌گیرد؛ به عبارت دیگر ارتباطات خانوادگی و فامیلی اساس کار می‌شود و دولت از افراد موردنظر خود حمایت می‌نماید. این حمایت شامل قراردادهای نان و آب‌دار، واگذاری مشاغل عالی‌رتبه، وام‌های کلان بدون بهره و سایر مزایا مواهب است. در واقع استفاده از رانت در این راستا حمایت بیشتر نخبگان غیر حاکم و گروه‌ها را از دولت رانتی تضمین نموده و در نهایت مانع بروز هر نوع چالش با دولت می‌شود. از تأثیرات رانت بر روابط دولت و جامعه می‌توان به رشد حجم دیوان‌سالاری و سازمان اداری دولت رانتیر اشاره نمود. با گسترش دیوان‌سالاری دولت رانتیر می‌تواند رانت را به شکل مؤثرتری بین جامعه توزیع نماید و منبعی برای اشتغال گروه‌های مختلف جامعه فراهم آورد. دولت می‌تواند با دیوان‌سالاری گسترده موجب فراهم شدن مناصب متعدد برای جلب حمایت اعضای گروه‌های مختلف شود. وابستگی دولت رانتیر به درآمد رانتی از فشار مالی

بر جامعه می‌کاهد؛ زیرا دولت یا هیچ مالیاتی از جامعه دریافت نمی‌کند یا مالیات ناچیز است؛ بدین ترتیب کارویژه توزیعی دولت فقط متوجه رانت است؛ نه مالیات دریافتی از جامعه. دو تأثیر مهم رانت بر اقتصاد، عبارتند از: نخست اینکه رانت موجب حاکمیت روحیه رانتی در کشور می‌شود. روحیه رانتی به تفکر «کار و کوشش علت ثروتمند شدن است» خدشه می‌زند، یعنی در اقتصاد رانتی، کار و فعالیت شدید اقتصادی موجب ثروتمندی نیست، بلکه تصادف و شانس ثروت می‌آفریند. دیگر اینکه دولت رانتیر جهت پاسخ به تقاضاهای افزون جامعه نوکیسه اقدام به افزایش واردات به‌ویژه مواد غذایی و کالاهای لوکس می‌نماید. در دسترس بودن کالاهای وارداتی که به‌طور معمول مرغوب و ارزان است؛ ضربه مهلک بر تولید داخلی وارد می‌نماید. همچنین با به وجود آمدن فرصت‌های جذاب در شهرها موجب جذب نیروی کار کشاورزی به شهرها می‌شود (حاجی یوسفی، ۱۳۷۶، صص. ۱۵۵-۱۵۳).

بر اساس این نظریه مدل دولت پهلوی دوم به شکل زیر قابل ترسیم است.



شماره ۲. مدل ساختار دولت رانتیبه (منبع نگارندگان)

قدسی عزیزاده سیلاب؛ عباس کشاورز شکری: مدلی برای توضیح ماهیت دولت پهلوی دوم...

۳-۱. نظریه دولت مطلقه

دولت مطلقه شکلی از حکومت سلطنتی است که در آن اقتدار حاکم، مطلق، نامحدود و فارغ از نظارت مجلس نمایندگان مردم یا هر مقام بالاتر است (وینست، ۱۳۷۱، صص. ۸۱-۷۷). پیدایش دولت مطلقه موجب انقیاد طبقات و گروه‌های اجتماعی، ایجاد و گسترش دیوان‌سالاری و ارتش دائمی زیر نظر قدرت متمرکز است؛ اما شرایط پیدایش و تکوین، شکل و ساخت، میزان استقرار و ثبات، دوران تداوم و دلایل اضمحلال، استحاله یا سرنوینی آن به دلایل محلی، تاریخی و بین‌المللی گوناگون بوده است. هر چند که این تفاوت‌ها نباید مانع شناخت شباهت‌های اساسی و سرشت مشابه آن‌ها شود (سینایی، ۱۳۸۴، صص. ۲۸).

پری اندرسون در اثر معروف خود تبارهای دولت استبدادی، مشخصه ورود به دولت مطلقه را در پنج ابتکار نهادی خلاصه می‌کند که عبارتند از: ارتش دائمی، بوروکراسی متمرکز، رژیم منظم و فراگیر مالیات‌ستانی، خدمات دیپلماتیک رسمی و سیاست‌های دولت برای ارتقای تجارت و توسعه اقتصادی. البته این شاخصه‌ها مشابه آنچه امروزه در دولت‌های مدرن مشاهده می‌شود، نبوده‌اند. فساد در دستگاه اداری و تأثیرپذیری پست‌ها و مشاغل از نفوذ افراد متنفذ در دولت‌های مطلقه، نمایان است (Anderson, 1975, p. 407)؛ اما به اعتقاد فرانکو پوجی از لحاظ نظری و عملی دولت‌های مطلقه در پرتو شکل‌گیری و بسط نهادهای تمرکز قدرت در دربار، بوروکراسی و دیوان‌سالاری و ارتش مدرن شکل گرفتند (پوجی، ۱۳۸۰، صص. ۱۳۰-۱۰۹). سه رکن اصلی دولت‌های مطلقه عبارتند از: دربار، دیوان‌سالاری و ارتش. بازتابانند قدرت دولت مطلقه از طریق این ارکان صورت می‌گرفت. دربار مرکز ساخت قدرت و حوزه اقتدار حاکم مطلقه بود. در دولت مطلقه فرایند سیاسی نه بین حکومت و مراکز مستقل از آن بلکه فقط در حول حاکم عمل می‌کرد و از او نشأت می‌گرفت. در نظام مطلقه ایفای نقش مستقل سیاسی به دلیل ساخت یک‌جانبه قدرت به منزله رویارویی با دولت است؛ چراکه دولت مطلقه تمام فضای سیاسی را پر کرده و هرگونه تلاش برای ایفای نقش مستقل به منزله مقابله با قدرت و کاهش فضای آن تلقی می‌شود. حکومت کردن فقط به حاکم تعلق داشت و دربار نهاد اعمال حقوق مربوط به آن بود. نقش دربار در توزیع پاداش‌ها و مناصب اقتصادی و سیاسی و تعیین مرتبه درباریان بر اساس نزدیکی و دوری با پادشاه آن را به کانون دسیسه مبدل نموده و درباریان را به حسادت و رزی، بی‌اعتمادی و خصومت با یکدیگر می‌کشاند و به توطئه، دسیسه، جاسوسی و شایعه پراکنی می‌داد (پوجی، ۱۳۷۷، صص. ۱۱۷).

حکام مطلقه بر شکوه و جلال دربار خود می‌افزودند؛ دربار یک حاکم مطلقه، دیگر بخش اندرونی خانواده و محفل معتمدین او نبود. نهادی بود که پادشاه چون سروری بلامنازع در مرکز آن بود. چنین درباری ضمن خنثی کردن کوشش‌های عنصر فئودالی برای بازیابی حقوق حکومت، در برابر باخت، پاداشی هم به وی می‌داد: احترام، برتری نسبت به بقیه جامعه، فرصت برخورداری از رجحان‌ها و امید به دریافت مستمری یا تصدی یک منصب افتخاری. عنصر فئودال با وجود کاهش نقش سیاسی و نظامی و به خطر افتادن موقعیت اقتصادی‌اش از طریق رقابت با بورژوازی تلاش داشت با حفظ امتیازات اقتصادی و اجتماعی به‌عنوان یکی از اجزای طبقات حاکم در درون دولت مطلقه باقی بماند. حضور در دربار حاکم و قرار گرفتن در حلقه مشاوران پادشاه تضمینی برای ادامه حضور در سیاست و حفظ امتیازات اقتصادی و اجتماعی‌اش بود (سینایی، ۱۳۸۴، ص. ۳۴).

با فرسایش ساختار نظام فئودالی حکومت‌های مطلقه صاحب‌منصبان و کارکنانی به کار گماشتند که منصبشان وابسته به خدمتی بود که انجام می‌دادند. آن‌ها وظیفه داشتند خدمات عمومی لازم برای حفظ حکومت را به‌صورت روزمره و منظم انجام دهند. این فرایند در نتیجه نیازمندی دربار به ایجاد قوانین و نظام مالیاتی متمرکز برای تأمین منابع مالی جنگ‌های مستمر میان خاندان‌های سلطنتی مختلف شتاب پیدا کرد. گردآوری منظم مالیات‌ها، نیازمند وجود صاحب‌منصبان و کارمندان دولتی بود (وینسنت، ۱۳۷۱، ص. ۵۷). دولت‌های مطلقه ترجیح می‌دادند برای تصدی مناصب دیوانی از افراد طبقه بورژوا استفاده کنند؛ زیرا آن‌ها برای مستمری و منصب خود به پادشاه متکی بودند (پالمر، ۱۳۴۰، ص. ۲۱۷). برخلاف اشراف که به نفوذ سیاسی خود امیدی نداشتند (سینایی، ۱۳۸۴، ص. ۳۴).

۱۵

با شکل‌گیری دیوان‌سالاری، نهادهای حکومت از شخص حاکم متمایز و قابل‌رؤیت شدند. با تدوین قوانین و نظامنامه‌ها، نشر و توزیع آن‌ها به زبان عامیانه ضرورت یافت. لباس متحدالشکل برای کارکنان لشکری و کشوری بیان‌گر هویت واحد و متمایز آن‌ها بود. در چنین شرایطی دولت می‌توانست بر تمام جامعه اثر بگذارد. آن‌ها که در جامعه می‌زیستند صرف‌نظر از موقعیت اقتصادی و سیاسی‌شان، اتباع حکومت بودند که به‌عنوان شیئی مناسب برای حکومت کردن تلقی می‌شدند (سینایی، ۱۳۸۴، ص. ۳۴).

هدف دولت‌های مطلقه برقراری نظم و قانون از طریق تدوین قوانین موضوعه و اعمال آن به‌وسیله دیوان‌سالاری وابسته به آن‌ها بود؛ بدین منظور ارگان‌های محلی را تحت فشار قرار داده، در یک نظام متحدالشکل کشوری ادغام کردند. قرار دادن اصناف تحت مقررات

دولت، لغو استقلال دادگاه‌های صنوف و واگذاری آن‌ها به نظام قضایی از جمله این اقدامات بود (پوجی، ۱۳۷۷، ص. ۱۰۹). با افزایش قدرت پادشاهان از نقش مجالس محلی و مرکزی کاسته و بر دیدگاه‌های سلطه‌جویانه آن‌ها نسبت به دادگاه‌های عالی و مجالس مشورتی افزوده شد (سینایی، ۱۳۸۴، ص. ۳۵).

ارتش در همه‌جا از مهم‌ترین ارکان دولت‌های مطلقه بوده است. دفاع از مرزها و توسعه اقتدار شهروار مستلزم وجود ارتش منضبط، دائمی و وابسته به وی و وجود ارتش نیازمند تأمین هزینه و این نیز به نوبه خود منوط به اخذ مالیات بود. از سوی دیگر گردآوری مالیات به لشکریان منضبط بستگی داشت. این چنین بود که پادشاهان مطلقه تشکیل ارتش‌های دائمی را سرلوحه برنامه‌ها و اقدامات خود قرار دادند. در واقع در چهارچوب نظام دولت‌های ملی و با توجه به رشد شتابان نوآوری‌های نظامی، دولت‌ها برای حفظ قدرت و توسعه آن ناگزیر از داشتن ارتش‌های دائمی و حرفه‌ای بودند. این ارتش‌ها به عنوان مؤثرترین وسیله اعمال زور برای سرکوب شورش‌ها و قیام‌ها و به انحصار در آوردن کاربرد مشروع زور اهمیت اساسی داشتند (سینایی، ۱۳۸۴، صص. ۳۶-۳۵). ارتش‌های دولت‌های مطلقه نخستین ارتش‌های حرفه‌ای مدرن بودند؛ با این حال به نسبت بسته بودند؛ زیرا تنها اشراف و نزدیکان شهروار می‌توانستند به مقامات بالای ارتشی برسند. هنوز هم لطف و قهر پادشاهان در ترفیع یا تنزل افسران تأثیر داشت (بشیریه، ۱۳۷۷، ص. ۲۶۳).

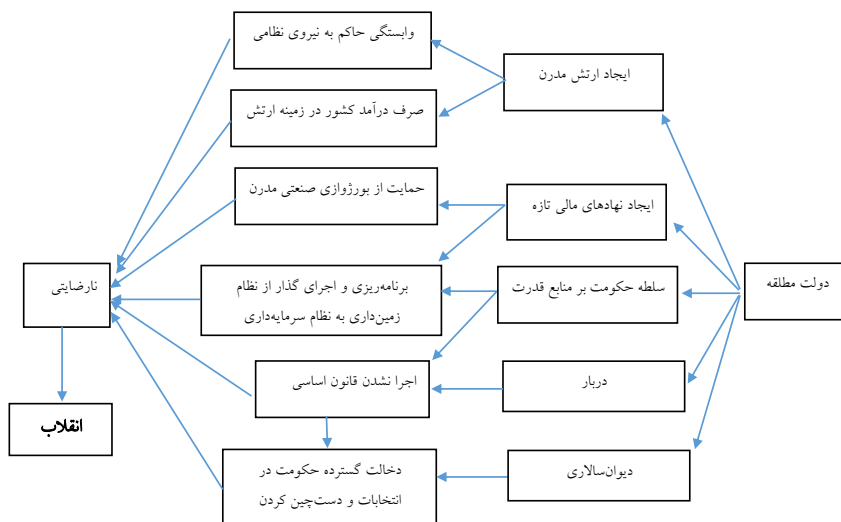
جایگاه ارتش در تکوین دولت‌های مطلقه مورد تأکید قرار گرفته است:

در وضعیت و بستر جدید سیاست، یعنی شکل‌گیری دولت‌های مطلقه با توجه به تحولات تکنولوژیکی، اقتصادی و اجتماعی داخلی و خارجی، دولت‌هایی که تمایل به بقا داشتند و خواستار شکوفایی بودند، ناچار به داشتن ارتش دائمی و قدرتمند و در مواقع ضروری یک ناوگان جنگی مجهز بودند که پول، تجهیزات و افسران گرداننده آن به وسیله حاکم تأمین می‌شد (پوجی، ۱۳۸۰، ص. ۱۱۲).

دولت‌های مطلقه با انجام اقداماتی مانند وضع قوانین و یکپارچه‌سازی اقتصاد، حمایت از اقتصاد ملی و برقراری امنیت به میزان قابل توجهی خواسته‌های بورژوازی را برآورده ساختند؛ اما دخالت آن‌ها در امور کار و پیشه، ایجاد انحصارات، محدود کردن رقابت و جهت دادن به تجارت محل خودمختاری بورژوازی بود (سینایی، ۱۳۸۴، ص. ۳۶).

ابزار گستراندن اقتدار و سلطه دولت‌های مطلقه بر اقصی نقاط واحد سرزمینی تحت حکومت خویش وضع و برقراری قوانین و مقررات متحدالشکل بود. تلقی جدید از قانون به عنوان «ابزار»

حکومت با توجه به رشد قانون‌گذاری به وسیله حاکم، اجرای آن به وسیله دادگاه‌های او و عدم پایبندی حکام سرزمینی به قانون، اهمیت بیشتری یافت. یکی از نخستین معانی اصیل مفهوم «مطلقه گرایی» این است که حاکم به تنهایی قانون است، قانون حاصل قدرت حاکم است؛ اما نمی‌تواند قدرت را محدود نماید (پوجی، ۱۳۷۷، صص. ۱۲۳-۱۲۲)؛ بنابراین در نظریه دولت مطلقه شخص حاکم منبع قانون و فراتر از همه قوانین تلقی می‌شود. بر اساس این نظریه مدل دولت پهلوی دوم به شکل زیر قابل ترسیم است:



شماره ۳. مدل ساختار دولت مطلقه (منبع نگارندگان)

۴-۱. نظریه دولت حامی - وابسته

روابط سلطه‌آمیز، در بیشتر رویارویی‌های ابرقدرت‌ها پس از دوره جنگ جهانی دوم، از نخستین کشمکش‌های جنگ سرد بر سر اروپای خاوری و یونان و ترکیه تا کشمکش‌های اخیر خاورمیانه و آمریکای مرکزی، پیوسته نمود داشته است. در زمان‌های مختلف و به درجه‌های متفاوت، بسیاری از کشورهای جهان سوم در چنین روابطی درگیر شده‌اند؛ به‌ویژه کشورهای آمریکای مرکزی، خاورمیانه، اروپای خاوری، آسیای خاوری و آسیای جنوب خاوری. بیشتر ناظران با این موضوع موافقتند که روابط سلطه‌پذیری بین‌المللی می‌تواند بر سیاست داخلی کشورهای سلطه‌پذیر اثر بگذارد؛ برای مثال، پیش از فروپاشی (بلوک شوروی) این موضوع در آمریکا عادی به نظر می‌رسید که کشورهای سلطه‌پذیر

شوروی در اروپای خاوری، کوبا و ویتنام را فقط به‌عنوان کشورهای نماینده اتحاد شوروی به شمار می‌آورند. همچنین انتقادگران سیاست خارجی آمریکا، اغلب به «جمهوری‌های موز» آمریکای مرکزی یا «حکومت‌های دست‌نشانده» آمریکا در ویتنام (گازبوریوسکی، ۱۳۷۱، ص. ۴۳) جنوبی و فیلیپین اشاره می‌کنند. اغلب این ویژگی‌ها نه‌تنها دربارهٔ سیاست‌های حکومت‌های سلطه‌پذیر که به‌شدت زیر نفوذ کشورهای سلطه‌گر خود هستند به کار گرفته می‌شوند، بلکه به سراسر ساختار سیاسی داخلی که به‌گونه‌ای تحت تأثیر روابط سلطه‌آمیز آن‌ها قرار می‌گیرد نیز اطلاق می‌شود. متأسفانه بیشتر مباحثه دربارهٔ اثرات سیاسی داخلی سلطه‌پذیری، به‌شدت مجادله‌آمیز بوده و درون‌نگری اندکی نسبت به چگونگی اثر آن بر سیاست سلطه‌پذیر به دست می‌دهد؛ لذا یک چهارچوب نظری برای درک دقیق‌تر اثرهای سیاسی درون‌مرزی سلطه‌پذیری مورد نیاز است.

روابط سلطه‌آمیز بین‌المللی: داشتن روابط سلطه‌آمیز بین‌المللی به‌طور دو جانبه سودمند بوده و به روابط میان دولت‌های دو کشور که از نظر وسعت، ثروت و قدرت بسیار با یکدیگر تفاوت دارند؛ جنبهٔ امنیتی می‌دهد. روابط سلطه‌آمیز هر مورد با مورد دیگر از نظر ویژگی با همدیگر تفاوت دارند؛ ولی همگی آن‌ها مبادله کالاها و خدمات را به‌گونه‌ای متقابل در بردارند که هدف از آن ارتقای امنیت کشور سلطه‌گر و کشور سلطه‌پذیر بوده و به‌طور کل دو طرف نمی‌توانند چنین چیزی را از منابعی دیگر به دست آورند. اهمیت این کالاها و خدمات برای امنیت دو کشور سبب می‌شود که دولت‌های آن‌ها در روابط همکارانه متقابل و سودمند با هم پیوند یابند؛ از این رو مبادله (گازبوریوسکی، ۱۳۷۱، ص. ۴۴) کالاها و خدمات، اساس محتوای روابط سلطه‌آمیز را تشکیل می‌دهد. به‌طور معمول سلطه‌گر به کشور سلطه‌پذیر کمک اقتصادی شامل کمک بلاعوض، وام، مشاورهٔ فنی، مبادلات غیرمستقیم مانند کمک جنسی، سهمیه وارداتی و کمک امنیتی شامل تجهیزات نظامی برای نیروهای پلیس، ارتش و نیروهای اطلاعاتی می‌نماید. همچنین سلطه‌گر اقدام به برقراری قراردادهای امنیتی، مانند پیمان‌ها، اتحاد و تعهد رسمی برای پشتیبانی از آن نموده و اغلب به دخالت پنهان و آشکار در سیاست داخلی کشور سلطه‌پذیر می‌پردازد. این کالاها و خدمات به دلیل نقش حساس آن‌ها در رابطه سلطه‌گرانه، از این پس به‌عنوان ابزارهای سلطه‌گری خوانده می‌شوند. به‌طور معمول در ازای آن کشور سلطه‌پذیر خدماتی را به کشور سلطه‌گر ارائه می‌دهد که امنیتش را بهبود بخشد: ممکن است موافقت نماید از سوی کشور سلطه‌گر به‌عنوان پلیس منطقه خدمت نموده یا به اجرای عملیات مشترک اطلاعاتی یا نظامی با

کشور سلطه‌گر پرداخته؛ یا به دولت سلطه‌گر اجازه تأسیس پایگاه‌های نظامی یا جمع‌آوری اطلاعات را در خاک کشور سلطه‌پذیر دهد.

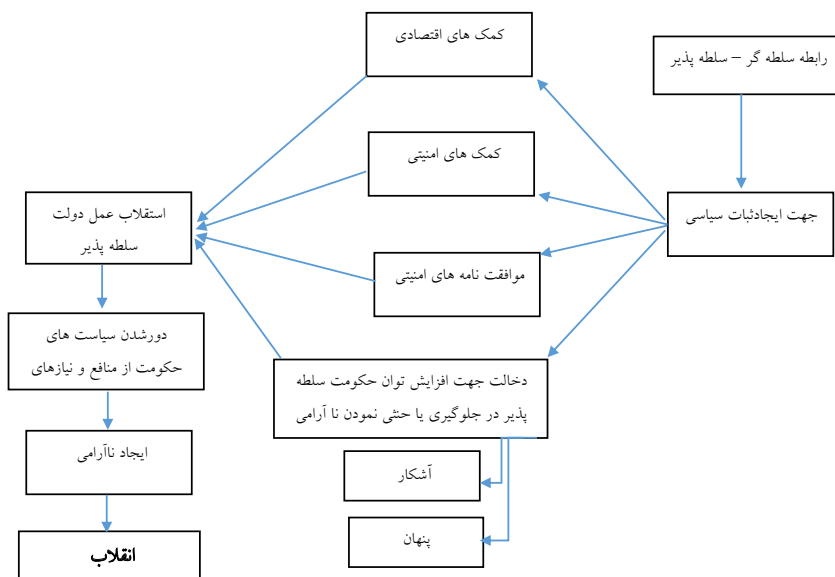
انگیزه اصلی در روابط سلطه‌گرانه، عبارت از تمایل دو دولت برای به دست آوردن این کالاها و خدمات است. کشورهای سلطه‌گر در (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، ص. ۴۵) جستجوی روابط سلطه‌گرانه با کشورهایی هستند که از نظر استراتژیکی مهم‌اند، از جمله کشورهایی که در نزدیکی مرزهای آنان یا نزدیک مرزهای متحدان یا رقیبان آنان، قرار دارند، یا کشورهایی که دسترسی به راه‌های حیاتی حمل‌ونقل دریایی و نیز کشورهایی که منابع عمده‌ای از مواد خام حیاتی را دارا هستند. یک دولت سلطه‌پذیر برای دستیابی به کمک اقتصادی، کمک امنیتی و کسب حمایت برای رویارویی با دشمنان داخلی یا خارجی، وارد روابط سلطه‌آمیز می‌شود. همچنین امکان دارد که انگیزه‌های درجه دوم گوناگونی برای ورود به روابط سلطه‌آمیز وجود داشته باشد. امکان دارد که دولت سلطه‌گر درصدد برآید که دیدگاه‌های ایدئولوژیکی خود را گسترش دهد یا زمینه‌های پشتیبانی برای خود را در صحنه‌های بین‌المللی مانند سازمان ملل متحد افزایش دهد. ممکن است یک کشور سلطه‌گر برآمده و از این راه کسب پرستیژ کند.

روابط سلطه‌آمیز، پس از برقراری ممکن است منجر به دیگر انواع کنش‌ها و واکنش‌ها نیز بشود. احتمال دارد امنیتی که از راه این روابط پدید می‌آید؛ سبب شود که بازرگانان کشور سلطه‌گر به سرمایه‌گذاری در کشور سلطه‌پذیر بپردازند. ممکن است تماس‌های شخصی که از راه این روابط انجام می‌پذیرند، منجر به پیوندهای بازرگانی، آموزشی یا فرهنگی افزون‌تر میان دو کشور شوند. امکان دارد که این کنش‌ها و واکنش‌های فرعی راه را برای ایجاد روابط در زمینه‌های دیگر که موازی با روابط سلطه‌آمیز باشند، مانند وابستگی اقتصادی یا نفوذ فرهنگی، هموار کنند. این روابط موازی، احتمال دارد؛ مایه تقویت آگاهی عمومی نسبت به روابط سلطه‌آمیز در کشور سلطه‌پذیر شده و اغلب پیامدهای ناگواری دربردارند. همچنین این روابط می‌تواند بر شرایط اجتماعی - سیاسی کشور سلطه‌پذیر در زمینه حقوق آن اثر گذارد و اغلب سبب می‌شود که تشخیص میان (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، ص. ۴۶) موضوع‌های سیاسی داخلی از خود روابط سلطه‌آمیز، دشوار شود. اگر کالاها و خدمات مبادله شده برای یکی از طرف‌های سلطه (نسبت به دیگری) ارزشمندتر باشد، ممکن است دولتی که در این میانه منافع کمتری می‌برد، قادر شود که نفوذ خود را بر دولتی که منافع بیشتری می‌برد؛ بگستراند. از آنجاکه کمک اقتصادی و دیگر ابزارهای سلطه‌گری، اغلب برای بقای یک دولت سلطه‌پذیر، حیاتی است،

به‌طور معمول چنین نفوذی در اختیار دولت سلطه‌گر قرار دارد؛ به‌هر حال تحت شرایط معینی، احتمال دارد که این امر معکوس شده و قدرت نفوذ در اختیار دولت سلطه‌پذیر باشد. چنین نفوذی می‌تواند مایهٔ دگرگونی در تقسیم منابع در روابط سلطه‌آمیز شود؛ مانند زمانی که دولت سلطه‌گر در صدد گسترش یک پایگاه نظامی برآید یا یک دولت سلطه‌پذیر خواهان دریافت کمک بیشتری شود؛ یا از راه اجبار، مانند هنگامی که دولت سلطه‌گر در پی دگرگونی‌های عمده در سیاست‌های داخلی کشور سلطه‌پذیر بوده یا کوشش کند که دربارهٔ گزینش مقام‌های دولتی در دولت سلطه‌پذیر اعمال نفوذ کند.

در اینجا، یک جنبه (روابط) سلطه‌آمیز نیاز به تأکید ویژه دارد؛ زیرا منافع امنیتی دولت سلطه‌گر، حکم می‌کند که بر کشورهای سلطه‌پذیر که از نظر استراتژیکی مهم‌اند، اتکا ورزد. حفظ ثبات سیاسی در این کشورها، اغلب برای کشور سلطه‌گر حیاتی است؛ لذا تأکید عمده در این روابط، بر ثبات سیاسی این کشورها قرار دارد. دولت‌های سلطه‌گر می‌کوشند؛ عدم ثبات سیاسی را از راه ارائهٔ کالاها و خدماتی که مایهٔ افزایش توان کشور سلطه‌پذیر برای جلوگیری یا تحدید ناآرامی می‌شوند؛ کاهش دهند؛ در حقیقت اغلب کمک‌های اقتصادی و امنیتی و دخالت (در امور داخلی آن‌ها)، فقط برای این منظور به کار گرفته می‌شوند؛ افزون بر این اگر کشور سلطه‌گر بتواند بر کشور سلطه‌پذیر اعمال نفوذ کند این نفوذ را می‌تواند در راه تشویق دولت سلطه‌پذیر برای اقدام در زمینهٔ کاهش ناآرامی، مانند دستگیری رهبران مخالف یا اجرای اصلاحات، به کار برد. هنگامی که یک دولت سلطه‌پذیر برای امنیت دولت سلطه‌گر حیاتی قلمداد شود کشور سلطه‌گر هرگونه کالا و خدمات لازم از جمله کمک اقتصادی اضطراری و حتی دخالت نظامی، برای حفظ ثبات سیاسی آن را فراهم می‌نماید؛ لذا روابط سلطه‌آمیز در شرایط ویژه‌ای پدید می‌آید؛ ابزارهای به کار رفته در روابط سلطه‌آمیز بستگی به نیازهای امنیتی دولت سلطه‌گر و دولت سلطه‌پذیر و نیز محتوا و چگونگی روابط، از جمله جو سیاسی داخلی در کشور سلطه‌پذیر دارد (گازپوروسکی، ۱۳۷۱، صص. ۴۸-۴۷).

مدل دولت پهلوی دوم بر اساس نظریه حامی - وابسته را می‌توان به شکل زیر ترسیم نمود:



شماره ۴. مدل نظریه حامی - وابسته (منبع نگارندگان)

۵-۱. نظریه دولت اقتدار گرای بوروکراتیک

به منظور ایجاد توسعه‌ای پویا و همه‌جانبه اقتصادی در کشورهای جهان سوم، دیدگاه جدید وابستگی بر دولتی مقتدر تکیه می‌کند که این دولت دیگر وابسته به کشورهای خارجی نیست، بلکه دولتی فعال و خیرخواه است که هدف آن پیشبرد توسعه اقتصادی از طریق شیوه‌های اقتدارگرایانه است. دولتی که بتواند با ایجاد اتحاد سه‌گانه میان سرمایه دولتی، سرمایه‌های محلی و سرمایه‌های بین‌المللی زمینه انباشت سرمایه و توسعه صنعتی را فراهم آورد. دولت مورد نظر دیدگاه جدید وابستگی، همان دولت اقتدارگرای بوروکراتیک (دیکتاتوری مصلح) است (کاردوزو، ۱۳۵۹، صص. ۹۸-۱۳۰)؛ بنابراین وابستگی از دیدگاه جدید، برخلاف دیدگاه قدیمی وابستگی، به دولت‌های خارجی نیست، بلکه وابسته بودن به سرمایه‌های بین‌المللی است که می‌تواند منجر به توسعه شود. نظریه دولت اقتدارگرای بوروکراتیک را اولین بار کاردوزو و اودانل مطرح کردند که به سرعت از سوی برخی نظریه‌پردازان جدیدتر مورد استقبال قرار گرفت. اودانل مطرح می‌کند؛ دولت اقتدارگرای بوروکراتیک برخلاف رژیم‌های اقتدارگرای سنتی و فاشیسم، حاوی برخی ویژگی‌هاست (Collier, 1980, pp.8).

اودانل نظریه دولت اقتدارگرای بوروکراتیک خود را دربارهٔ ویژگی‌های جهان سوم بر اساس تجربه آن دسته از کشورهای جهان سوم که به شدت درگیر مسائل ناشی از توسعه اقتصادی بوده‌اند؛ مطرح کرده است. همچنین تجربه کشورهای آمریکای لاتین را مورد توجه قرار داده و معتقد است دولت‌های کشورهایی نظیر برزیل، آرژانتین شیلی و اروگوئه دولت‌های اقتدارگرای بوروکراتیک است که دارای ویژگی‌های زیر هستند:

حاکمیت بوروکرات‌ها: افرادی مناصب عالی حکومتی را اشغال می‌کنند که تجربه و عملکرد موفقیت آمیزی را در سطوح بالای سازمان‌های بوروکراتیک مانند نیروهای مسلح، ادارات و شرکت‌های بزرگ خصوصی داشته‌اند؛

انحصار سیاسی: از طریق سرکوب و اعمال کنترل اتحادیه‌های کارگری و انجمن‌های صنفی راه‌های دسترسی به حکومت را می‌بندند؛

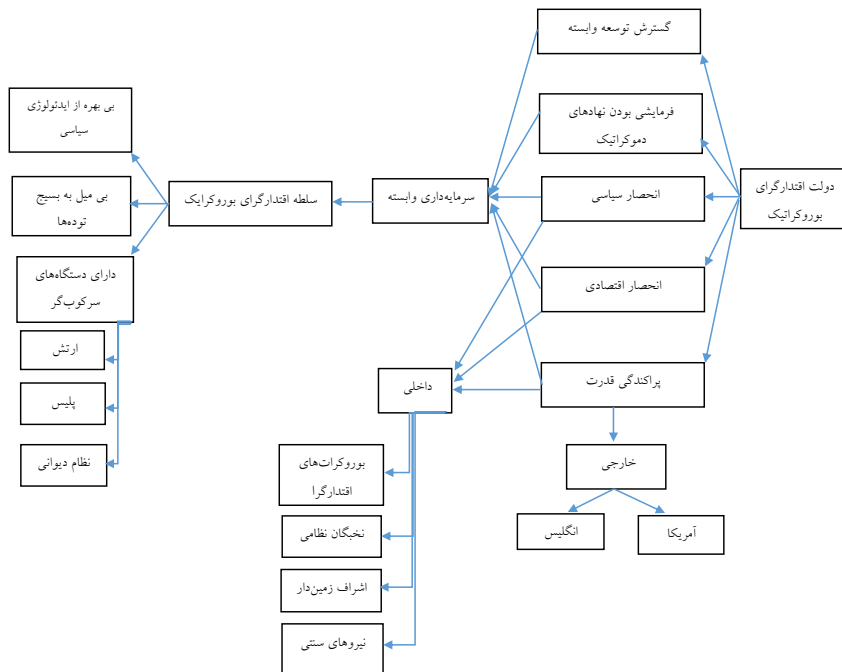
انحصار اقتصادی: تقاضاهای نامحدود بخش عمومی را محدود می‌نمایند؛
سیاست زدایی: از مشارکت گروه‌های اجتماعی خارج از دولت به ویژه توده‌های مردم در سیاست جلوگیری به عمل می‌آورند؛

تعمیق سرمایه‌داری وابسته: این دولت‌ها وظیفه دارند تا سرمایه‌داری وابسته را در جوامع تحت سلطه خود گسترش داده و تحکیم بخشند و در اصل ظهور آن‌ها با ضرورت‌های چنین گسترش و تعمیقی پیوند دارد. وی زمینه ظهور دولت‌ها را به سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم مرتبط می‌داند و معتقد است دولت‌های مذکور واکنشی در مقابل بحران‌های اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری وابسته در آمریکای لاتین بوده‌اند (ساعی، ۱۳۷۷، صص. ۲۱۸-۲۱۷).

دولت اقتدارگرای بوروکراتیک که در واکنش به بحران‌های اقتصادی سیاسی سرمایه‌داری وابسته در آمریکای لاتین پس از جنگ جهانی دوم به وجود آمد؛ پس از مواجه شدن با بحران‌های عظیم اقتصادی و شکست راه‌حلی‌هایی نظیر سیاست جایگزینی واردات به علل مشکلات تراز پرداخت‌ها، تورم، باز توزیع منفی درآمد، افول تولید ناخالص ملی و نرخ‌های سرمایه‌گذاری، فرار سرمایه و از همه مهم‌تر کمبود سرمایه داخلی، استراتژی «تعمیق صنعتی شدن» را به عنوان راه‌حلی جهت استقلال از واردات کالاهای اساسی اتخاذ نمود. هدف استراتژی تعمیق، تولید کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای مانند محصولات پتروشیمی، اتومبیل، تجهیزات و تکنولوژی بود که می‌توانست به افزایش صادرات انجامیده و با قطع واردات تکنولوژی، مشکلات تراز پرداخت‌ها را کاهش دهد (آلویس سو، ۱۳۷۸، صص. ۲۱۱-۲۱۵).

از آنجا که سرمایه بین‌المللی شرط لازم و ضروری فرایند تعمیق است؛ نخبگان نظامی دیوان‌سالار در کشورهای جهان سوم معتقد بودند برای اجرای سیاست تعمیق، باید دولتی نظامی و دیوان‌سالار تأسیس کنند تا بتوانند آرامش اجتماعی لازم را برای سرمایه‌گذاری‌های خارجی بزرگ فراهم سازند؛ بنابراین نخستین گام‌ها از بین بردن تهدیدات سیاسی ناشی از فعال شدن بخش مردمی، تبدیل سازمان‌های کارگری در سطح کارخانه‌ها به بازوی دولت، ممنوعیت اعتصابات، توقف انتخابات دوره‌ای و نظایر آن هستند تا محیط امنی را برای سرمایه‌گذاری خارجی و پیشبرد اهداف اقتصادی فراهم آورند. این مرحله را اودانل مرحله استحکام نامیده است. بعد از استحکام جایگاه شرکت‌های چندملیتی، دولت دوباره فضا را برای فعالیت سرمایه‌داری ملی و سرمایه دولتی فراهم می‌کند؛ بنابراین اتحاد مثلث شکلی از سرمایه‌های بین‌المللی، سرمایه‌های محلی و دولت تشکیل می‌شود. با ورود سرمایه‌های خصوصی و ملی به عرصه اقتصاد، دولت می‌تواند مشروعیت مردمی و وجهه ملی کسب کند (ساعی، ۱۳۷۵، ص. ۸۰). بعد از اینکه دولت، قدرت خود و سرمایه‌های بین‌المللی را استحکام بخشید، سیاست‌های ملی‌گرایانه در پیش گرفته و با رسیدن به درجه‌ای از توسعه اقتصادی و تضمین آینده اتحاد سه‌گانه، آزادی‌های سیاسی را برقرار می‌سازد. این دولت، قدرت چانه‌زنی بیشتری در مقابل بخش مردمی در اختیار دارد. حتی می‌تواند در یک انتخاب مردم‌سالار بر رقبای خود غلبه کند؛ بنابراین یک دولت دیوان‌سالار اقتدارگرای موفق قابلیت این را دارد که خود را به یک دولت مردم‌سالار تبدیل سازد؛ اما قبل از آن باید توجه داشت که دولت با دست یافتن به حدی از رشد اقتصادی، تنها به صورت تدریجی، آزادی‌های سیاسی را به جامعه اعطا می‌کند؛ اما نه به صورت ناگهانی و یک‌جا، بلکه قطره‌قطره تا متحمل بحرانی عظیم نشود (رهبری، ۱۳۹۱).

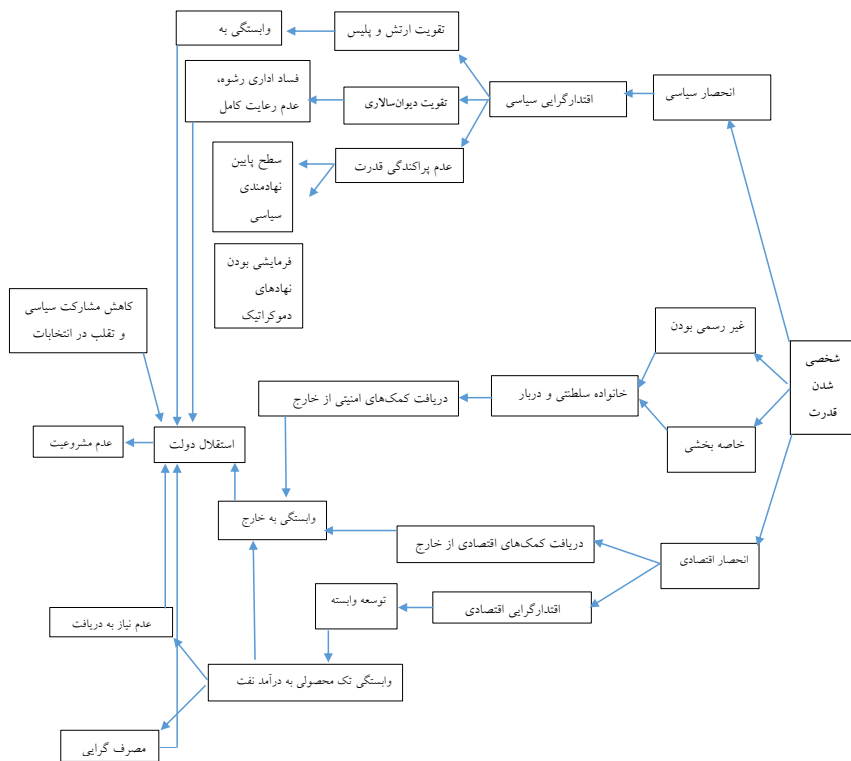
بر اساس این نظریه مدل دولت پهلوی دوم به شکل زیر قابل ترسیم است:



شماره ۵. مدل دولت اقتدارگرای بوروکراتیک (منبع نگارندگان)

۲. مدل ترکیبی دولت پهلوی

اگرچه هر یک از اندیشمندان دولت پهلوی دوم را بر اساس یکی از نظریات مطرح شده مورد بررسی قرار داده‌اند؛ اما به نظر می‌رسد مدل ارائه شده در زیر که برگرفته و ترکیبی از نظریات بالاست؛ به ساخت دولت پهلوی دوم نزدیک‌تر است.



شماره ۶. مدل ترکیبی ساخت دولت پهلوی دوم (منبع نگارندگان)

۲-۱. انحصارگرایی سیاسی

از مشخصه‌های ساخت قدرت سیاسی در نظام‌های اقتدارگرای سنتی و مدرن، انحصار سیاسی است. با تضعیف نهادهای دموکراتیک و گسترش قدرت شخصی حاکم، فضای سیاسی در این جوامع - به‌ویژه نوع سنتی آن - غیرقابل نفوذ و بسته شده و سیاست فقط به روابط افرادی خاص و حلقه‌ی درونی قدرت حاکم منحصر می‌شود. انحصار سیاسی در نظریات مطرح شده در مورد ساخت دولت پهلوی دوم مشاهده می‌شود. انحصار سیاسی از مشخصه‌های ساخت قدرت در نظام سیاسی پهلوی بود و ناشی از نتایج شخصی بودن قدرت و سعی شاه در سرکوب نهادهای مردم‌سالار بود. بسته بودن راه‌های مشروع مشارکت مانند سرکوب احزاب سیاسی و گروه‌های اجتماعی موجب شد حلقه‌ی اندکی از نزدیکان مورد اعتماد شاه در اتخاذ تصمیم و سیاست‌گذاری‌های مهم ایفای نقش نمایند. در دوران

محمد رضا شاه حلقه درونی قدرت از بین نخبگان اعضای خانواده سلطنتی، رهبران امنیتی و نظامی، درباریان، افراد رده بالای مجالس شورا و سنا، وزرا، معاونین وزرا و افراد رده بالای حرفه‌ای و تجاری بودند. این افراد تعدادی از مقامات بودند که رابطه آن‌ها با شاه بر اساس اطمینان و اعتماد بود (نوروزی، ۱۳۷۵، صص ۱۸۰-۱۷۹).

شاه از همان ابتدای سلطنت خود کامل به غرب و به ویژه آمریکا برای بازسازی یک دولت ایرانی قوی پشت گرم بود. وی تحت فشارهای داخلی و خارجی، یک مبارزه قدرت را با نیروهای سیاسی مختلف در پیش گرفت که بعد از یک دوره دو و نیم ساله با استیلا وی پایان یافت. او در ابتدا کنترل خود را روی پارلمان که تحت سلطه اشراف بود گسترش داد. این امر از طریق مانورهای انتخاباتی همراه با معرفی دو حزب درباری به منظور ایجاد رقابتی کنترل شده در انتخابات ۱۹۶۰ (۱۳۳۸) صورت گرفت. این انتخابات به دلیل دخالت دولت، مورد اعتراض واقع شد؛ لذا شاه نتایج انتخابات را ابطال نمود. شاه با توجه به ناکامی در تسلط بر مجلس از طریق تقلب و دسیسه چینی کوشید از طریق کابینه‌ای اصلاح طلب و نیرومند قدرت آن را مهار کند؛ بنابراین از علی امینی، یک سیاست‌مدار زمین‌دار قدیمی، برای تشکیل کابینه اصلاحات دعوت نمود. کابینه اصلاحات علیه فئودالیسم شروع به مبارزه نمود و شاه با انحلال مجلس و فرمان اجرای قانون اصلاحات ارضی، تضمین رفاه کارگران از طریق مشارکتشان در سود کارخانه و... به بسیج توده‌ای خود نزدیک شد (بشیریه، ۱۳۹۳، ص. ۵۶). بخش عمده بسیج شاه در ابتدا به توزیع زمین مربوط می‌شد که به منظور ایجاد پایگاهی روستایی و کسب حمایت دهقانان انجام شده بود و در مرحله بعد، ناشی از شکاف در بلوک قدرت به واسطه اتخاذ سیاست اقتصادی جدید بود. این امر منجر به اتحاد شاه و بورژوازی بالای جدید بر اساس تعمیق اقتصاد گردید.

۱-۲-۲. اقتدارگرایی سیاسی

در دهه پس از کودتا ۲۸ مرداد، شاه با پشتیبانی ارتش، زمین‌داران و دستگاه مذهبی، رژیم اقتدارگرا را رهبری نمود و وابستگی سیاسی و اقتصادی ایران به آمریکا نیز افزایش یافت. بین سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ شاه با بهره‌گیری از درآمدهای نفتی و کمک‌های فنی و مالی آمریکا قدرت شخصی خود را در برابر مشاوران و متحدانش افزایش داد؛ اما بحران اقتصادی ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱ او را مجبور به قبول خواسته‌های گروه‌های اصلاح‌گرای (وفادار) درون رژیم که در پی محدودیت قدرت شخصی شاه و اجرای سیاست اصلاحات ارضی به نفع توسعه اجتماعی و اقتصادی کشور بودند؛ نمود. دولت امینی حاصل جنگ قدرت بود؛ دولت او با جبهه ملی دوم

به رهبری هواداران و همکاران پیشین مصدق که رادیکال‌تر و دارای پایگاه مردمی بود مواجه شد. امینی با وجود بهره‌مندی از نظر مساعد دولت کندی، دوام نیاورد و پس از اختلاف با شاه بر سر حجم بودجه نظامی استعفا داد؛ پس از آن شاه با به دست گرفتن کار اصلاحات ارضی و افزایش برخی تصمیمات دیگر به شکل یک رفراندوم نمایشی، با عنوان انقلاب سفید، پایه‌های قدرت خود را محکم نمود (کاتوزیان، ۱۳۹۰، صص. ۲۳۳-۲۳۲).

رژیم اقتدارگرای نوظهور به تدریج شروع به مداخله گسترده در اقتصاد و تنظیم اقتصاد آزاد از طریق حمایت از بورژوازی بالای صنعتی به زیان صاحبان منافع تجاری و زمین‌دار نمود. به‌رغم مخالفت کوتاه‌مدت صاحبان منافع تجاری، سیاست اقتصادی جدید تثبیت و رشد یکی از بنیان‌های رژیم اقتدارگرای نوظهور، تحت رهبری شاه را تشکیل می‌داد. شاه در تلاش برای تغییر نظام سیاسی، درصدد بسیج تمام بخش‌های جمعیت کشور برآمد؛ از همین‌رو به موازات دهقانان و کارگران به بسیج زنان نیز از طریق تصویب قانون انتخابات و اعطای حق رأی به آن‌ها توجه نمود؛ سپس شاه به‌منظور تحکیم کامل قدرت خود، امینی و همکاران روشنفکر او را بر کنار و به‌جای آن‌ها اسدالله علم را گماشت. همچنین شاه برای انجام اصلاحات خود از میان گروهی از کارمندان دولت و تکنوکرات‌ها، از حامی-وابسته جدیدی استفاده نمود؛ آن‌ها گروهی تحت عنوان «کانون ترقی» را تشکیل دادند. این کانون به‌زودی به حزب حاکم رسمی، یعنی حزب ایران نوین تبدیل شد. به‌گونه‌ای قابل پیش‌بینی، حزب شاه به‌عنوان جناح اکثریت مجلس ظاهر گردید و تمام مناصب کابینه را در دست گرفت؛ به‌این ترتیب شاه موفق به محو شیوه انتخابات رقابتی پس از جنگ شده و بر تمام نهادهای عمده دولت شامل ارتش، نخست‌وزیر، کابینه، مجلس، حکومت و حزب حاکم استیلا پیدا نمود (بشیری، ۱۳۹۳، ص. ۵۶).

۱-۲-۲. تشکیل دولت اقتدارگرای بوروکراتیک

از کودتای ۲۸ مرداد تا قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ گفتمان دیگری بر عرصه سیاست و حکومت ایران حاکم شد. با بهره‌گیری از شاخص انتخابات می‌توان گفت ماهیت سیاسی دولت در ایران، در این دوره سلطه اقتدارگرای بوروکراتیک بوده است (اطاعت، ۱۳۸۶، ص. ۱۳۸). می‌توان گفت ثبات سیاسی از دو راه ایجاد می‌شود: یکی مشارکت مردم و دیگری سرکوب و زور. شاه روش دوم را انتخاب نمود و تلاش کرد مانند پدرش برای بار دوم فشار بر جامعه ایران را تحمیل نماید (فوران، ۱۳۷۷، ص. ۴۶۱).

۲-۲-۱-۲. گسترش دیوانسالاری

شاه قدرتش را مانند پدرش بر سه پایه شبکه حمایتی دربار، نیروهای مسلح و دیوانسالاری گسترده دولتی استوار نمود (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ص. ۵۳۵). پایه سوم نگه‌دارنده رژیم، دیوانسالاری بود؛ طی ۱۴ سال، اعضای دیوانسالاری دولتی از ۱۲ وزیر به ۱۹ وزیر و از ۱۵۰،۰۰۰ کارمند به بیش از ۳۰،۴۰۰ کارمند رسید و وزارتخانه‌های جدیدی ایجاد شد. گسترش بوروکراسی، جهت‌آفرین‌تر به‌تر مناطق استانی، در تقسیمات اداری نیز آمد. با افزایش دیوانسالاری، نفوذ دولت در زندگی روزمره شهروندان عادی کامل شد. رشد دولت در مناطق شهری چنان بود که از دو کارمند، یکی تمام‌وقت در اختیار دولت بود. اواسط دهه ۱۳۵۰، رژیم چنان قدرت داشت که بتواند به هزاران شهروند علاوه بر حقوق و دستمزد مزایای دیگری مانند بیمه بیکاری، بیمه درمانی، حقوق بازنشستگی، وام‌های تحصیلی و حتی مسکن ارزان بدهد یا از آن‌ها دریغ نماید؛ البته هنوز در بازار نفوذ نکرده بود. در مناطق روستایی نیز دولت به مناطق دورافتاده چنگ انداخته و برای اولین بار در تاریخ ایران، دست کدخداهای، خوانین محلی و زمین‌داران را از تسلط بر روستایان کوتاه نمود؛ بدین ترتیب بین دیوانسالاری عظیم دولتی و روستایان مانعی نبود. این دیوانسالاری علاوه بر اداره امور مربوط به توزیع آب، قیمت محصولات کشاورزی و اندک مسیرهای کوچ باقی‌مانده؛ مدیریت مزارع و تعاونی‌های دولتی را نیز بر عهده داشت. همچنین گسترش دیوانسالاری، در بین روستاها چنان بود که دولت در سال ۱۳۵۳ جهت سازمان‌دهی دوباره روستاها برنامه‌ریزی کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۹، صص. ۵۴۰-۵۳۹).

۲-۲-۱-۳. فساد اداری، رشوه و عدم رعایت کامل قوانین

فساد در معاملات با شرکت‌های خارجی شیوع گسترده‌ای داشت؛ و اغلب به‌صورت پورسانت و رشوه به مسئولان سطح بالا و مرتبط با شاه و مشاورین، نفوذ فروشان و دلالتان تعلق می‌گرفت (مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ۱۳۶۶، ج ۱۷، صص. ۱۲۲-۴۲). سال ۱۳۵۵ فساد مالی واقعی به ارقام عجیبی رسید. حتی آمارهای محافظه‌کارانه نیز نشان می‌داد از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۵ میزان رشوه‌خواری‌ها و فسادهای مالی حداقل بیش از یک میلیارد دلار بود (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ص. ۵۵۲). در دوره محمدرضا شاه، شرایط متفاوت اقتصادی و سیاسی، باعث ظهور شدت و سطح متفاوتی از فساد عمومی شد. اختلاس و رشوه‌گیری در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ گسترش زیادی یافت؛ اما فقر پایا و فضای به‌نسبت باز سیاسی حدود مشخصی برای آن ایجاد نمود. بین سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲، افزایش مداوم کمک‌های خارجی، درآمدهای نفتی و رشد دیکتاتوری، فساد رسمی را افزایش داد و تشدید نمود؛ رشد اقتصادی دهه ۱۳۴۰ همراه با

ظهور سلطانیسم یا استبداد اوضاع را خراب‌تر کرد؛ افزایش درآمدهای نفتی دهه ۱۳۵۰ همراه با اوج سلطانیسم، فساد رسمی را به حد بی‌سابقه‌ای رساند (کاتوزیان، ۱۳۹۰، صص. ۲۴۶-۲۴۵). دهه ۱۳۳۰، در ظاهر بنیاد پهلوی به‌عنوان مؤسسه خیریه عمومی؛ اما در واقع ابزار اصلی شاه جهت عملیات گسترده مالی در خارج و داخل کشور، ایجاد شد. در این باره آمده است: بنیاد پهلوی که در ظاهر بنیادی برای کارهای خیر بود، فساد رسمی را تقویت می‌کرد. مهم‌ترین دارایی بنیاد، همه سهام بانک عمران بود؛ اما این فقط جزء کوچک و پیدایی از فساد رسمی مرتبط به خانواده سلطنتی در خارج و داخل ایران بود. در گزارشی از سیا آمده در دهه ۱۹۷۰، دربار شاهنشاهی «مرکز هرزگی، شرارت، فساد، زد و بند و اعمال نفوذ» است. علی‌امینی و داریوش همایون (وزیر اطلاعات سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷) به افراد «غیرقابل دسترسی» که هیچ محدودیتی در اعمال نفوذ و قدرت اقتصادی نداشتند، اشاره می‌کنند. سیا در گزارشی در سال ۱۹۶۷ اعلام نمود خواهر دوقلوی شاه، اشرف، «شهرتی افسانه‌ای در زمینه فساد مالی» دارد و همچنین پسر وی شهرام «دلالتی همه‌کاره است که تقریباً در بیست شرکت سهم دارد و بعضی از این شرکت‌ها پوششی برای معاملات شبه قانونی اقتصادی اشرف» فراهم می‌آورد؛ اما فساد رسمی به گروهی از افراد «غیرقابل دسترسی» یا به مقام‌های دربار و بستگان شاه محدود نبود. از دهه ۱۳۳۰ مبارزه با سودجویان قدرتمندی که در پی سوءاستفاده از بودجه‌های هنگفت عمرانی سازمان برنامه بودند؛ دشوارتر شده بود (کاتوزیان، ۱۳۹۰، صص. ۲۴۸-۲۴۶).

۴-۱-۲-۲. تمرکز قدرت

شاه پس از انقلاب سفید که اعتماد سیاستمداران سنتی، زمین‌داران و دستگاه مذهبی را از دست داده بود و در بین طبقات متوسط و پایین شهری نیز پایگاه اجتماعی نداشت؛ باید با شورش همه این طبقات که رهبری آن‌ها به دست رهبران مذهبی و زمین‌داران افتاده بود؛ روبه‌رو شود. او بر قیام سال ۱۳۴۲ که آیت‌الله‌خامنه‌ی را شخصیتی برجسته ملی مطرح نمود؛ پیروز شد و پس از آن رهبر بی‌رقیب و مطلق کشور درآمد. دو عامل باعث فرمانروایی سلطانی و مطلق شاه در سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۶۵ گردید. اول اینکه با اصلاحات ارضی زمین‌داران را از یک طبقه اجتماعی مستقل حذف نموده و قدرت سیاسی-اجتماعی آن‌ها را به دولت انتقال داد. هم‌زمان مواجهه دولت با مخالفان مذهبی و شکست آن‌ها، موجب کاهش نفوذ مستقل این گروه در امور اجتماعی و سیاسی شد و با دست گذاشتن دولت بر موقوفات، اساس قدرت اقتصادی ایشان تضعیف شد. دوم اینکه افزایش درآمدهای نفتی که مستقیم به خزانه دولت واریز می‌شد؛ منابع ارزی و مالی

مهمی را در اختیار شاه قرار می‌داد. این درآمدها که مستقیم به دست دولت می‌رسید و توزیع می‌شد، دولت را قادر نمود به تأمین مالی پروژه‌های عمرانی پرداخته؛ شبکه نظامی- بوروکراتیک خود را گسترش دهد و هواداران خود را در بین روشنفکران و تکنوکرات‌ها افزایش دهد؛ بدین ترتیب شاه که دولت هم بود به‌طور فزاینده از اقتصاد و جامعه ایران مستقل شد؛ اما اقتصاد و جامعه بیش‌ازپیش به شاه و تصمیماتش وابسته می‌شد (کاتوزیان، ۱۳۹۰، صص. ۲۳۳-۲۳۲).

سیاست‌گذاری حکومت، به گونه‌ای روزافزون، متمرکز و شخصی شد و هیچ راه‌بنیادی و قانونی که گروه‌های اجتماعی بتوانند به گونه‌ای مؤثر بر حکومت تأثیر بگذارند؛ بر جای نگذاشت. شاه به‌تنهایی در همه زمینه‌های مهم سیاست‌گذاری دست‌اندرکار بود و درباره‌ی اموری مانند سیاست‌های قابل اجرا در سازمان‌های حکومتی، چه کسانی در دیوان‌سالاری، مقام‌های مهم را اشغال کنند، چه لایحه‌ای در مجلس تصویب شود تصمیم می‌گرفت. شاه در این تصمیم‌گیری‌ها به گروه کوچکی از مشاوران قابل اعتماد خود، برای توجیه و دریافت اطلاعات، متکی بود و گهگاه با آنان مشورت می‌کرد. این مشاوران دارای سوابق گوناگون بوده و فقط به شخص شاه وفادار بودند. این افراد همچون کانال‌های ارتباطی عمل می‌کردند تا افراد دیگر از طریق آنان بر حکومت اعمال نفوذ نمایند؛ علاوه بر اینکه این افراد نماینده منافع گروه‌های اجتماعی معینی نبودند؛ شاه نیز پیوسته آنان را به جان یکدیگر می‌انداخت تا وفاداری آنان را نسبت به خود آزمایش کرده همچنین آنان را از دستیابی به قدرت فراوان بازدارد (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، صص. ۳۲۷-۳۲۶).

۵-۱-۲-۲. تمرکز قدرت در دولت و سطح پایین نهادمندی سیاسی

سرنگونی مصدق با کودتای ۲۸ مرداد و سرکوبی جبهه ملی، حزب توده و همه سازمان‌های سیاسی دیگر، سبب شد کنترل حکومت به دست شاه و گروه کوچکی از مقام‌های بلندپایه بیفتد. اثر بخشی فزاینده دستگاه سرکوب، رفاه ناشی از برنامه کمک‌های آمریکا و درآمد فزاینده نفتی ایران منجر به کاهش فعالیت‌های سیاسی مخالف در میانه و اواخر دهه ۱۹۵۰ گردید. این امر شاه را قادر ساخت تا کنترل خود را بر حکومت تحکیم بخشد. نهادها و رویه‌های دموکراتیک مانند انتخابات، قوه قانون‌گذاری، کنترل‌های قانونی بر قوه اجرایی و حتی حزب‌های سیاسی بر پا بودند؛ اما نبود جبهه مخالف، موجب شد شاه بتواند نهادها و رویه‌های مزبور را که جامعه از این طریق می‌توانست حکومت را محدود نماید؛ براندازد. علاوه بر آن شاه بر آن شد تا انواع نهادها و مکانیسم‌های دربرگیری را پدید آورد تا محدودیت حکومت از سوی اجتماع را تحت‌الشعاع قرار دهد. گرچه در اوایل دهه ۱۹۶۰ بار دیگر

فعالیت‌های سیاسی مخالف شکوفا شدند؛ اما شاه ترتیبی داد که محدود شوند؛ بنابراین توانست یک حکومت با استقلال عمل فراوان ایجاد نماید (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، ص. ۳۲۶)؛ لذا اقدام به تأسیس حزبی واحد نمود؛ اما حزب واحدی که عضویت در آن فرمایشی صورت گیرد؛ هدف نهاده‌سازی را محقق نمی‌سازد. سه سال پس از بنیان‌گذاری این حزب، مردم که در اساسنامه حزب اعضای آن معرفی شده بودند؛ منسجم و یکپارچه، به شکل کمتر دیده شده در تاریخ، در برابر دولت شورش نمودند (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ص. ۲۴۰). همچنین به علت نقش بی‌چون و چرای شاه در تصمیم‌گیری، سازمان‌های حکومتی اختیارات مستقلی نداشته یا از اندک اختیاری برخوردار بودند؛ پس از اوایل دهه ۱۹۶۰، نخست‌وزیر، فقط از سوی شاه برگزیده می‌شد؛ این امر خلاف قانون اساسی بود؛ زیرا شاه طبق قانون اساسی در این زمینه نقشی نمادین داشت؛ از این رو نخست‌وزیر و کابینه وی، به صورت ابزارهای اجرای تصمیم شاه درمی‌آمدند و نه کانون‌های مستقل قدرت، یعنی موقعیتی که در دهه ۱۹۴۰ و اوایل دهه ۱۹۵۰ از آن برخوردار بودند. شاه درصدد برآمد که وفاداری مقام‌های حکومتی را از راه پرداخت حقوق و مزایای خوب به آن‌ها و تحمل فساد این مقام‌ها نسبت به خودش جلب کند و نیروهای امنیتی و گونه‌ای «کابینه سایه‌ای» را که شامل مشاوران نزدیکش بودند؛ برای نظارت بر وفاداری و جلب توجه مقام‌های حکومتی، به کار گرفت. این اقدامات سبب کنترل گسترده شخص شاه به مقام‌های حکومتی شد و بیش‌ازپیش توان استقلال عمل فردی آنان را تحت‌الشعاع قرار داد (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، صص. ۳۲۷-۳۲۸).

۶-۱-۲-۲. فرمایشی بودن نهادهای دموکراتیک

در زمان محمدرضا شاه همه کشورهای غربی متحد شاه به شیوه دموکراسی اداره می‌شدند. چند سال پس از کودتای ۲۸ مرداد که جلوی همه فعالیت‌های مستقل حزبی گرفته شده بود؛ برای نشان دادن اینکه ایران نیز مانند الگوی انگلیسی-آمریکایی، یک دموکراسی دو حزبی است. ناگهان دو حزب ایجاد شد: «ملیون» (به رهبری نخست‌وزیر وقت منوچهر اقبال) که می‌خواست جایگزین جبهه ملی مصدق شود و «مردم» که قرار بود در غیاب حزب توده، نماد یک حزب مردمی تر باشد این نمایش به‌طور عمدی برای مصرف خارجی بود؛ گرچه پس از کودتا احزاب سیاسی ممنوع شدند؛ شاه در سال ۱۳۳۵ تصمیم به ایجاد دو حزب رسمی گرفت: حزب ملیون به رهبری اقبال و حزب مردم به رهبری علم؛ این حزب (حزب مردم) خود را به‌عنوان حزب وفادار به شاه و مخالف دولت، نشان داده و از برخی اقدامات اصلاحی طرفداری می‌کرد؛ بدین ترتیب این دو حزب تنها مکانیسم‌های قانونی برای مشارکت در امور

سیاسی بودند؛ اما از آنجاکه این دو حزب از سوی حکومت پدید آمده بودند؛ از نظر همگان هیچ‌یک مشروعیت چندانی نداشتند. مهم‌ترین جاذبه این دو حزب برای بیشتر اعضا آن بود که در سایه حزب، از مزایای آن بهره‌مند شده و به مقام‌های اجتماعی و اداری دست می‌یافتند (گازپوروسکی، ۱۳۷۱، صص. ۳۳۰-۳۲۹).

سال ۱۳۴۲ حزب ایران نوین در آغاز اقدامات «انقلابی» شاه تأسیس و جایگزین حزب ملیون شد که بدون تشریفات به کارش پایان داده شد. حزب مردم باقی ماند و حزب پان ایرانیست نیز تشویق به از سرگیری فعالیت شد. از آن‌جا که پایه‌گذاران حزب ایران نوین، تکنوکرات‌هایی جوان بودند که آن‌ها را ستون فقرات روش جدید اصلاح‌گرایانه شاه می‌دانستند؛ تا حدی جدی‌تر گرفته شد. بعد از ترور منصور، نخست‌وزیر شاه در سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۴۴ و جایگزینی هویدا با استقلال عمل کمتر، این حزب نتوانست نیرویی مستقل در عرصه سیاست ایران گردد. بسیاری از وزیران، معاونان وزیران و مقام‌های بلندپایه دولتی عضو حزب ایران نوین شدند؛ اما قادر به جذب مشارکت عمومی نشدند. شاید مهم‌ترین کارکرد این حزب، فعالیت به شکل یک دستگاه اجرایی جهت انتخاب نمایندگان مجلس بود که در انتخابات عمومی فرمایشی مشخص می‌شدند. مهم‌ترین حزب مخالف حزب مردم بود؛ اما مخالفی ساختگی (کاتوزیان، ۱۳۹۰، صص. ۲۳۸-۲۳۷).

دو حزب ملیون و مردم، به علت هم‌دستی در سلطه بر انتخابات مجلس بیستم به شدت بی‌اعتبار شدند. حزب ایران نوین که طرفدار دولت بود جانشین حزب ملیون شد. این حزب که از سوی تکنوکرات‌های جوان به رهبری حسنعلی منصور (یک سال بعد نخست‌وزیر شد)، تأسیس گردیده بود خود را حزب پیشرو معرفی کرده و به سرعت به صورت بخشی از دستگاه حکومت درآمد و از ساواک و دفتر نخست‌وزیری کمک‌های مالی دریافت می‌نمود؛ سپس این حزب به سرعت بسیاری از فعالیت‌هایی را که سازمان‌های حکومتی انجام می‌دادند بر عهده گرفت. این حزب نود درصد اتحادیه‌های کارگری، تعاونی‌های روستایی را کنترل نموده و با بسیاری از صنف‌های بازاری، سازمان‌های بهداشتی و سوادآموزی در پیوند بود. درنهایت این حزب نیز مانند احزاب پیشین از مشروعیت همگانی برخوردار نبود؛ لذا نهادی مردمی محسوب نمی‌شد. درنهایت شاه در اقدامی ناگهانی، سیستم تک‌حزبی را با تأسیس حزب رستاخیز ایجاد نمود. او امیدوار بود این حزب به صورت نیروی محرکه‌ای برای بسیج کنترل شده توده‌ها در آید؛ اما این حزب نیز از مشروعیت مردمی اندکی برخوردار بوده و مهم‌ترین جاذبه آن، دستیابی به فرصت، مقام و پیشرفت در امور اجتماعی بود (گازپوروسکی، ۱۳۷۱، صص. ۳۳۲-۳۳۰).

حکومت علاوه بر ایجاد احزاب سیاسی، نهادهای دیگری چون اتحادیه‌های بازرگانی، انجمن‌های تخصصی، حرفه‌ای و اجتماعی را تحت کنترل داشت. نیروهای امنیتی مراقبت دقیق بر این سازمان‌ها داشته و از تأسیس نهادهای مشروع دیگر (به غیر از نهادهای تحت کنترل حکومت) جلوگیری می‌نمودند؛ این امر موجب تقویت روش دربرگیرنده حکومت می‌گردید (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، صص. ۳۳۲-۳۳۳). همچنین دو مجلس قانون‌گذاری ایران (شورا و سنا) در حقیقت پس از اوایل دهه ۱۹۶۰ هیچ‌گونه اختیارات واقعی نداشتند. از آنجا که قانون، انتصاب نیمی از اعضای سنا را در اختیار شاه می‌گذاشت، این مجلس همیشه ابزار دست شاه بود و هیچ‌گاه مشروعیت مردمی نیافته و از اختیارات تصمیم‌گیری برخوردار نبود؛ پس از کودتای ۲۸ مرداد، انتخابات مجلس شورا زیر سلطه نیروهای امنیتی قرار داشت؛ از این رو در این دوره شمار اندکی از کاندیداهای محبوب مردم به مجلس راه یافتند. همین که شاه کنترل خود را بر حکومت تحکیم بخشید توانست انتخابات مجلس را به گونه‌ای مستقیم‌تر کنترل کرده و در نتیجه مطمئن شود که این نهاد نیز به شخص وی وفادار خواهد بود؛ پس از آنکه انتخابات مجلس بیست و یکم به شدت زیر سلطه قرار گرفت، این مجلس دیگر چیزی جز یک مهر لاستیکی برای تأیید تصمیم‌های شاه نبود (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، ص. ۳۲۹).

۷-۱-۲-۲. کاهش مشارکت سیاسی و تقلب در انتخابات

شاه اگرچه ساختار اقتصادی- اجتماعی را نوسازی کرد؛ اما برای توسعه نظام سیاسی- ایجاد فضای باز سیاسی برای گروه‌های مختلف اجتماعی، اجازه شکل‌گیری گروه‌های فشار، ایجاد پیوند میان رژیم و طبقات جدید، حفظ حلقه‌های ارتباطی موجود بین رژیم و طبقات قدیمی و گسترش پایگاه اجتماعی سلطنت که به دلیل کودتای سال ۱۳۳۲ همچنان مانده بود- تلاشی نکرد (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ص. ۵۳۵). سال ۱۳۵۳ در انتخابات میان دوره‌ای شهر شهسوار، عامری، دبیر کل جدید حزب مردم، به نامزد این حزب اجازه داد آزادانه در مبارزه جهت کسب کرسی شهر شرکت کند. نامزد شبه مخالف همچون مخالف واقعی ظاهر و دولت هویدا را محکوم کرد. به‌رغم تلاش رهبران حزب ایران نوین، نامزد حزب مردم اکثریت چشم‌گیر آرا را کسب کرد؛ اما دولت پیروزی او را تأیید نکرد و نامزد وابسته به خود را برنده انتخابات معرفی نمود. عامری این تقلب انتخاباتی را محکوم کرد؛ اما شاه این انتخابات را گواه دموکراتیک بودن رژیم ایران برشمرد. عامری اندکی بعد استعفا داد و سپس در برخورد چپش با یک گاو، جان باخت. در دوره‌های اقتدارگرایی، نیروهای نظامی نقش عمده در دستکاری‌های انتخابات به سود نامزدهای وابسته به دولت ایفا می‌نمودند؛ اما در دوره‌های

سلطانی یا استبدادی نیازی به آن‌ها نبود؛ زیرا نتیجه انتخابات از پیش به‌طور قطعی معین بود (کاتوزیان، ۱۳۹۰، صص. ۲۴۱ و ۲۳۹).

۸-۱-۲-۲. تأسیس احزاب دولتی

گرچه دیوان‌سالاری، ارتش و حمایت مالی دربار سه ستون اصلی نگه‌دارنده رژیم بود؛ در سال ۱۳۵۳ شاه تصمیم گرفت؛ ستون چهارمی - دولت تک‌حزبی - ایجاد کند. در دههٔ پس از بحران ۱۳۲۹-۱۳۳۲، شاه همچنان از نظام دوحزبی خود خرسند بود و تنها دگرگونی عمده، جایگزینی ناگهانی حزب «ایران نوین» با «حزب ملیون» پیشین در آذرماه ۱۳۴۲ و انتصاب حسنعلی منصور، دبیر کل حزب ایران نوین، به نخست‌وزیری بود. پس از کشته شدن منصور، شاه بی‌درنگ نخست‌وزیری را به امیرعباس هویدا، از بستگان منصور و معاون دبیر کل حزب ایران نوین واگذار کرد. هویدا در ده سال نخست‌وزیری خود به‌شدت بر حزب ایران نوین نظارت می‌کرد، همچنین به حزب مردم نیز اجازه داد تا در مجلس فعالیت کند. شاه هم طی این سال‌ها اغلب به مخالفان سلطنت اطمینان می‌داد به‌هیچ‌وجه قصد ایجاد نظام تک‌حزبی را ندارد (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ص. ۵۴۱). در حقیقت از دو حزب وابسته به دولت، ملیون و مردم، اولی کم‌ویش یک‌شبه از بین رفت و ناگهان یک «حزب» جدید (ایران نوین) به رهبری منصور، هویدا و عده‌ای دیگر پدید آمد. حتی نام حزب نیز سمبلیک بود. زمانی رضاشاه در نظر داشت یک حزب سیاسی با همین عنوان درست کند؛ اما بعدها از این کار منصرف شد (کاتوزیان، ۱۳۷۳، ص. ۲۸۰)؛ اما در سال ۱۳۵۳، شاه کامل عقیدهٔ خود را عوض کرد. او با انحلال دو حزب مذکور، حزب رستاخیز را تشکیل داد و اعلام کرد که در آینده یک دولت تک‌حزبی خواهد داشت. او ضمن اعلام تشکیل حزب رستاخیز، اظهار داشت آن‌هایی که به این حزب نمی‌پیوندند باید «هواداران حزب توده» باشند. این خائنان یا باید به زندان بروند یا اینکه «همین فردا کشور را ترک کنند». هنگامی که روزنامه‌نگاران خارجی بیان وی را با پشتیبانی او از نظام دوحزبی به‌شدت مغایر دانستند؛ شاه پاسخ داد: «آزادی، اندیشه... دموکراسی؟ ... آزادی؟ ... ما هیچ‌کدام از آن‌ها را نمی‌خواهیم» (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ص. ۵۴۲). او به همه کسانی که دارای شناسنامه ایرانی بودند؛ گفت یا به این حزب فراگیر ملحق شوند یا ساکت بمانند و هیچ انتظاری از ما نداشته باشند یا پاسپورتشان را گرفته کشور را ترک کنند؛ زیرا مملکت احتیاجی به خائن ندارد (کاتوزیان، ۱۳۷۳، ص. ۲۸۶).

حزب رستاخیز را دو گروه بسیار متفاوت طراحی کرده بودند. گروه نخست، از کارشناسان جوان علوم سیاسی و دارندگان درجهٔ دکترا از دانشگاه‌های آمریکایی تشکیل شده بود. آن‌ها

اعتقاد داشتند تنها راه نیل به ثبات سیاسی در کشورهای در حال توسعه ایجاد حزب دولتی منضبط است. به نظر آنان چنین حزبی به حلقه پیونددهنده میان دولت و جامعه تبدیل خواهد شد؛ دولت را به بسیج مردم توانا خواهد ساخت و بنابراین خطرهای ناشی از عناصر اجتماعی مخرب را از بین خواهد برد. گروه دوم کمونیست‌های پیشین شیرازی بودند که در اوایل دهه ۱۳۳۰، حزب توده را ترک کرده بودند و با پشتیبانی علم، وارد گود سیاست شده بودند. هر چند ترکیب طراحان حزب رستاخیز ناهمگون و شگفت بود؛ خود حزب هدف اساسی بسیار روشن داشت: تبدیل دیکتاتوری نظامی از مد افتاده به یک دولت فراگیر تک‌حزبی. حزب رستاخیز با جذب حزب ایران نوین و حزب مردم اعلام نمود اصل «سانترالیسم دموکراتیک» را رعایت بهترین جنبه‌های سوسیالیسم و سرمایه‌داری را ترکیب، پیوندی متقابل میان حکومت و مردم برقرار و فرمانده (شاه) را برای تکمیل انقلاب سفید خود و بردن ایران به سوی تمدن بزرگ جدید یاری خواهد کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۹، صص. ۵۴۳-۵۴۲).

در این میان رشد و گسترش حزب رستاخیز دو پیامد عمده داشت: تشدید تسلط دولت بر طبقه متوسط حقوق‌بگیر، طبقه کارگر شهری و توده‌های روستایی و نفوذ حساب شده دولت در بین طبقه متوسط مرفه به‌ویژه بازار و نهادهای مذهبی برای نخستین بار در تاریخ ایران. حزب رستاخیز به کمک ساواک، وزارتخانه‌هایی را که منبع معاش هزاران نفر بود به دست گرفت. البته نفوذ حزب رستاخیز به درون طبقه متوسط مرفه مهم‌تر بود. حزب رستاخیز، شاه را مانند رهبر معنوی و سیاسی معرفی کرد و علما را «مرجعان سیاه قرون‌وسطایی» نامید. در کنار این ادعا برای پیشبرد ایران به سوی تمدن بزرگ، تاریخ شاهنشاهی را جایگزین تقویم اسلامی کرد؛ اما تأسیس حزب رستاخیز، واکنش تند علما را نیز در پی داشت. در مقابل روحانیون معترض دستگیر، زندانی، شکنجه و کشته شدند. هدف از تأسیس حزب رستاخیز تقویت رژیم، نهادینه کردن هر چه بیشتر سلطنت و فراهم ساختن پایگاه اجتماعی گسترده‌تری برای دولت بود (آبراهامیان، ۱۳۸۹، صص. ۵۴۴ و ۵۴۸-۵۴۷).

۹-۲-۲. تقویت ارتش و پلیس

شاه در مواجهه با گروه‌های نیرومند و مجالس قوی، کوشید با سازمان‌دهی مجدد ارتش به تحکیم موقعیت خود بپردازد. به‌طور کلی در دوره اشغال متفقین، دولت ایران به‌واسطه ضعف مجبور به بازبینی مناسبات خارجی خود در شرایط بین‌المللی جدید گردید. شاه با بهره‌برداری از این وضعیت جدید، غرب و به‌ویژه آمریکا را برای اعطای کمک‌های اقتصادی و نظامی تحت فشار قرار داد و به‌گونه‌ای فزاینده به این حمایت وابسته شد. برخی از مأموران نظامی آمریکا که

با بخش‌های مختلف ارتش ایران همکاری می‌کردند؛ به گسترش و آموزش نیروهای مسلح پرداختند. در ۱۹۴۶، ارتش تحت رهبری شاه با کمک آمریکا دو رژیم کمونیستی خودمختار که با کمک ارتش سرخ در آذربایجان و کردستان تشکیل شده بودند را درهم شکست؛ این رویداد موجب افزایش نفوذ شاه گردید (بشیریه، ۱۳۹۳، ص. ۵۵).

شاه نظامیان را حامی اصلی خود می‌دانست. او شمار نفرات نظامی را از ۲۰۰۰۰۰ نفر در سال ۱۳۴۲ به ۴۱۰۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۶ افزایش داد. نیروی زمینی ارتش از ۱۸۰۰۰۰ به ۲۰۰۰۰۰ نفر؛ ژاندارمری از ۲۵۰۰۰ نفر به ۶۰۰۰۰ نفر؛ نیروی هوایی از ۷۵۰۰ به ۱۰۰۰۰۰ نفر؛ نیروی دریایی از ۲۰۰۰ به ۲۵۰۰۰ نفر؛ واحد کماندوهای ویژه از ۲۰۰۰ به ۱۷۰۰۰ نفر و گارد شاهنشاهی از ۲۰۰۰ به ۸۰۰۰ نفر افزایش داد. بودجه سالانه ارتش را از ۲۹۳ میلیون دلار در سال به ۱/۸ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۲ و با چهار برابر شدن قیمت نفت، به ۷/۳ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۵ رساند. شاه با خرید تسلیحاتی به ارزش بیش از ۱۲ میلیارد دلار از کشورهای غربی در سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۵۶، زرادخانه بزرگی ایجاد نمود که علاوه بر دیگر سلاح‌ها، ۱۹۰ هواپیمای فانتوم اف ۴، ۲۰ هواپیمای جنگنده تامکت اف ۱۴ دارای موشک‌های دوربرد فونیکس، ۱۰ هواپیمای حمل‌ونقل بوئینگ ۷۰۷، ۸۰۰ هلیکوپتر، ۱۶۶ جنگنده اف ۵، ۷۶۰ تانک چیفتن، ۲۸ هاورکرافت، ۲۵۰ تانک اسکورپیون، ۴۰۰ تانک ام ۴۷، ۴۶۰ تانک ام ۶۰ و یک ناوشکن اسپرونس در اختیار داشت. ایران در سال ۱۳۵۵، پنجمین نیروی بزرگ نظامی جهان پیشرفته‌ترین نیروی هوایی خاورمیانه و بزرگ‌ترین نیروی دریایی خلیج فارس را در اختیار داشت. شاه به این هم قانع نبود. او سلاح‌های دیگری به ارزش ۱۲ میلیارد دلار سفارش داده بود که باید از سال‌های ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۹ تحویل داده می‌شد. این سفارش‌ها عبارت بود از انواع هلیکوپترها، هواپیماهای جنگی، ناوشکن و زیردریایی هسته‌ای (آبراهامیان، ۱۳۸۹، صص. ۵۳۶-۵۳۵).

علايق شاه فقط به خرید تسليحات و بودجه‌های سالانه ارتش محدود نبود. وی به رفاه افسران، شرکت در مانورهای نظامی و پرداخت حقوق و پاداش‌های هنگفت، نظارت بر آموزش آن‌ها، مزایای شغلی گوناگون شامل مسافرت‌های متعدد خارجی، خانه‌های مرفه، امکانات درمانی پیشرفته و فروشگاه‌های خاص ارزان‌قیمت نیز به‌شدت علاقه داشت. او بر ترفیع درجه نظامیان رده‌بالا نظارت داشت و بیشتر کارهای دولتی را با لباس نظامی انجام می‌داد و از افسران ارتش به دلیل نجات ملت در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، قدردانی می‌نمود. شاه مسئولیت اداره سپاه دانش و تأسیسات مهم دولتی به‌ویژه مؤسسات بزرگ صنعتی را به افسران عالی‌رتبه

واگذار می‌کرد. سرنوشت شاه و ارتش چنان درهم آمیخته بود که خودش را نه مانند لویی چهاردهم، دولت، بلکه مانند رضاشاه یک ارتش می‌نامید (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ص. ۵۳۶). در زمان حکومت پهلوی (اول و دوم)، با افزایش قدرت شاه، افسران ارتش نیز کامیاب‌تر و قدرتمندتر، وابسته‌تر و چاپلوس‌تر می‌شدند؛ هزینه‌های بسیار سنگین نظامی، از ویژگی‌های پهلوی‌ها بود. هزینه‌های پهلوی دوم در دهه ۱۳۵۰ شناخته‌شده و معروف است؛ بدون درآمدهای کلان نفتی تأمین این هزینه‌ها ممکن نبود. البته هزینه‌های بالای نظامی به دهه ۱۳۳۰ برمی‌گشت. قابل ذکر است، در زمان هر دو شاه، ارقام رسمی هزینه‌های نظامی کمتر از آنچه بود اعلام می‌شد؛ زیرا برخی هزینه‌ها در دل دیگر هزینه‌ها بود و تا اندازه‌ای بعضی زیرساخت‌ها (مانند جاده‌ها، راه آهن و بنادر) برای استفاده نظامی احداث می‌شد. امتیاز و قدرت افسران ارتش بسیار فراتر از مزایا و حقوق خوب آن‌ها بود. لباس‌های نظامی که در اماکن عمومی هم به تن داشتند اقتداری فوق‌العاده به آن‌ها بخشیده و می‌توانستند مردم عادی را در ارتباطات روزمره مرعوب نمایند. سازمان‌های نظامی هم اگر لازم بود می‌توانستند به اموال خصوصی (به‌ویژه زمین‌های شهری) دست‌اندازی کنند. هر استان علاوه بر استاندار، یک فرمانده نظامی داشت که منصوب شاه بود و از تهران اعزام می‌شد. فرمانده نظامی (یک تیمسار) قدرت بسیار داشت و واحدهای نظامی تحت امر او همراه با نیروهای شبه‌نظامی ژاندارمری، امور استان را در دست داشتند (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ص. ۲۴۱).

سازمان‌های نظامی و نظامیان اگرچه در ارتباط با مردم عادی نیرومند بودند؛ ولی در مسائل مربوط به وظایف حرفه‌ای خود اقتداری نداشتند. تصمیم‌گیری در امور نظامی، بیش از تصمیم‌گیری مسائل غیرنظامی، متمرکز بود و تصمیم‌گیرنده عالی و نهایی، شخص شاه بود. اجازه صریح او، حتی برای امور عادی مانند انتقال یک ستون نظامی از سربازخانه‌ای به سربازخانه دیگر، لازم بود. انتصاب و ترفیع همه افسران ارشد و ستاد به دست خود شاه بود؛ شاه بر همه خریدهای نظامی نظارت داشت و فرماندهان نیروها، بخش‌ها و عملیات باید مستقیم به او گزارش می‌دادند. همه چیز وابسته به شاه بود و سلسله‌مراتب عادی فرماندهی وجود نداشت؛ لذا نیروهای مسلح به لحاظ فنی وابسته و ضعیف بودند؛ هرگاه شاه در کشور نبود یا دچار مشکل می‌شد؛ نمی‌توانستند به شکل کارآمد عمل نمایند (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ص. ۲۴۲).

۱۰-۱-۲-۲. تشکیل نهادهای امنیتی

شاه، همراه با ارتش، به گسترش سازمان‌های امنیتی اقدام نمود. نیروهای ساواک شامل ۵۳۰۰ مأمور تمام‌وقت و تعداد بسیاری از جاسوسان ناشناس بود. ساواک با سرپرستی و هدایت

ارتشبد نصیری، یار قدیمی شاه، رسانه‌های گروهی را سانسور و متقاضیان مشاغل دولتی را گزینش می‌نمود و بر اساس اظهارات منابع غربی از هر شیوه‌ای شامل شکنجه، جهت حذف مخالفان استفاده می‌کرد. به روایت خبرنگار انگلیسی، ساواک «چشم و گوش شاه و در مواقع ضروری مشت آهنین وی بود». علاوه بر ساواک، بازرسی شاهنشاهی و رکن ۲ ارتش دو سازمان امنیتی دیگر بودند. اداره سازمان بازرسی شاهنشاهی را که در سال ۱۳۳۷ تأسیس شده بود فردوست بر عهده داشت. مهم‌ترین کار آن جلوگیری از دسیسه‌های نظامی، نظارت بر ساواک و ارائه گزارش‌هایی درباره فعالیت‌های مالی خانواده‌های ثروتمند بود. سازمان دوم نیز سال ۱۳۴۲ به تقلید از اداره دوم فرانسه تأسیس گردید. این سازمان به‌عنوان بخشی از تشکیلات نیروهای مسلح علاوه بر گردآوری اطلاعات سری نظامی، دو سازمان بازرسی شاهنشاهی و ساواک را از نزدیک تحت نظر داشت (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ص. ۵۳۷).

ساواک یک سازمان امنیتی بی‌رحم و بزرگ بود که نفوذ، قدرت و قلمرو عملیاتش از نیمه دهه ۱۳۴۰ به دنبال افزایش قدرت شاه و افزایش تدریجی و سپس ناگهانی درآمدهای نفتی، گسترش یافت. شیوه و عملیات ساواک علیه چریک‌های شهری و فعالان سیاسی مشهور است؛ اما آنچه ناشناخته مانده ترس گسترده‌ای است که در دل عام و خاص می‌انداخت تا مانع هر نوع انتقاد از رژیم، حتی در خلوت باشد. این امر که منجر به ترس و تحقیر می‌شد، عامل مهمی در گسترش خشم و سرخوردگی در بین مردم شد؛ بدین ترتیب ساواک باهدف جلوگیری از دخالت مردم در امور سیاسی، موجب سیاسی شدن شمار زیادی از مردم شد. این امر تا حدی تبیین‌کننده اختلاف آشکار بین آمارهای رسمی و برآوردهای سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر در مورد زندانیان سیاسی، در زمان شاه است. تعداد رسمی مربوط به افرادی بود که در دادگاه‌های نظامی محاکمه و محکوم شده بودند. درحالی‌که تعداد ارائه شده سازمان‌های حقوق بشر، شامل زندانیان سیاسی بود که متهم به ارتکاب بزه‌های جزئی بودند که به‌سختی تهدیدی علیه امنیت دولت بود و بدون محاکمه، ماه‌ها زندانی بودند (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ص. ۲۴۵).

ساواک یک عامل بسیار مهم و مؤثر در چهارچوب این دستگاه سرکوبگری بود. گرچه نفرت آن در آغاز عمده از نیروهای مسلح و پلیس تشکیل می‌شدند؛ اما به‌زودی فرایند استخدامی مهمی را در پیش گرفت که آن را قادر می‌ساخت، افراد جدید خود را از میان فارغ‌التحصیلان دانشگاهی که آمار آن‌ها رو به افزایش بود برگزیند. به‌رحال سطح آموزش و توانایی کاربرد تکنیک‌های نوین اطلاعاتی، مانند نظارت الکترونیک، پرونده‌های کامپیوتری از زندگی نامه افراد، روش‌های تحلیل‌گری پیشرفته و عملیات پیچیده تحریک و تبلیغ، نهفته

بود. کمابیش ساواک به صورت یک سازمان بسیار ددمنش باقی ماند (حتی این روش را توسعه داد)؛ این کار را با شکنجه و کشتار پیوسته مخالفان شاه و ایجاد یک جو مملو از ترس و به کارگیری ارباب در برابر مخالفان، به پیش می‌راند (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، صص. ۳۱۵-۳۱۴). گازیوروسکی تعداد کارکنان تمام وقت ساواک در اوایل دهه ۱۹۶۰ را حدود ۲۰۰۰ الی ۳۴۰۰ نفر برآورد می‌کند. وی می‌گوید در اوایل دهه ۱۹۷۰ تعداد آنان به هفت الی ده هزار نفر رسید؛ افزون بر این، ساواک افراد بسیاری را برای خیرچینی و ارباب، به طور نیمه‌وقت به استخدام درآورد که شاید شمار آنها در اواخر دهه ۱۹۷۰، بیست تا سی هزار نفر بوده باشد. ساواک در آغاز دارای هشت بخش کلی بود: ۱. بخش اداری، شامل رئیس کل ساواک و کارمندان نزدیک وی؛ ۲. بخش عملیات برون‌مرزی که گردآوری اطلاعات و عملیات پنهانی در خارج از کشور را به عهده داشت؛ ۳. بخش امنیت داخلی؛ ۴. بخش امنیت سازمانی که مسئول ایمنی و امنیت عملیات و افراد ساواک بود؛ ۵. بخش خدمات تکنیکی؛ ۶. بخش امور لجستیکی و تدارکات؛ ۷. بخش تحلیل‌گری و بخش اطلاعات خارجی؛ ۸. بخش ضداطلاعات. سپس دو بخش دیگر به آن اضافه شد: بخش آموزش که مسئولیت اصلی آموزش کارکنان ساواک را در میانه دهه ۱۹۶۰ به عهده داشت و بخش بایگانی مرکزی که پرونده‌های زندگی نامه بسیاری از ایرانیان را نگه‌می‌داشت. همچنین ساواک پنج شاخه عملیاتی دیگر در تهران و یک شاخه عملیاتی در هر استان داشت. این شاخه‌ها بیشتر امور مربوط به گردآوری اطلاعات و عملیات سرکوبگرانه در حوزه صلاحیت خود را به طور عادی به اجرا درمی‌آوردند (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، صص. ۳۱۶-۳۱۵).

بخش امنیت داخلی ساواک (که به نام اداره سوم نیز شناخته می‌شد) مهم‌ترین بخش در سراسر این دستگاه سرکوبگری بود. این بخش حدود ۱۰ درصد از کارکنان عادی ساواک را در اختیار داشت و به چهار اداره تقسیم می‌شد: نخستین اداره، تحقیق و بازجویی و نیز راه‌اندازی عملیات علیه گروه‌ها و سازمان‌های مخالف عمده و معین را به اجرا درمی‌آورد مانند حزب توده، جبهه ملی و حزب‌های وابسته به آن، دانشجویان و دیگر ایرانیان مقیم خارج، اقلیت‌های عرب و بلوچ، کردها و روحانیون. این اداره در این دوره مسئولیت بیشتر عملیات سرکوبگرانه را به عهده داشت. دومین اداره بر افکار عمومی و نهادهای همگانی، از جمله رسانه‌ها، عشایر و سازمان‌های کارگری و دهقانی، حزب‌های سیاسی تشکیل شده از سوی حکومت، آموزشگاه‌ها و دانشگاه‌ها و سازمان‌های دولتی، نظارت داشت. گرچه این اداره برخی از فعالیت‌های عملیاتی را به عهده می‌گرفت؛ اما وظیفه اصلی آن، گردآوری اطلاعات

از این نهادها و اعضای آنها بود. سومین اداره پرونده‌های بخش امنیت داخلی را نگهداری می‌کرد. اداره چهارم مسئول فعالیت‌های ویژه مانند سانسور، تلقین، عملیات آموزش ویژه و امور قضایی، از جمله بازجویی بود. همچنین بخش امنیت داخلی دارای چهار زندان بود از جمله: زندان مشهور باغ مهران که گزارش شده دارای دخمه‌های شکنجه و یک محوطه اعدام بوده است و زندان مشهور و همسان این زندان، زندان اوین که از سوی بخش ضداطلاعات ساواک اداره می‌شد (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، صص. ۳۱۷-۳۱۶).

بخش امنیت داخلی همکاری نزدیکی با بخش‌های دیگر ساواک و با شاخه‌های عملیاتی ساواک و گهگاه با نیروی پلیس، ژاندارمری و یگان‌های ارتش داشت. اداره اول و دوم آن به شدت متکی به همکاری شاخه‌های عملیاتی ساواک و شبکه‌های گسترده خبرچین‌های محلی برای گردآوری اطلاعات مربوطه و اجرای عملیات علیه گروه‌ها و نهاد‌های مورد نظر بود. این بخش به شدت به بخش‌های عملیات خارجی و اطلاعات جاسوسی درباره دانشجویان و دیگر ایرانیان مقیم خارج نیز متکی بود تا بر سازمان‌های سیاسی فعال در خارج نظارت داشته و اطلاعاتی درباره ایرانیان مقیم خارج گردآورند؛ تا هنگامی که این افراد به کشور بازمی‌گردند اطلاعات مربوطه مورد بهره‌برداری قرار گیرند. همچنین بخش بایگانی مرکزی دارای اطلاعات ارزشمند و درخور توجهی در مورد افراد مخالف دولت بود و بخش ضداطلاعات، اطلاعاتی را درباره تماس میان گروه‌های مخالف داخلی با سازمان‌های خارجی فراهم می‌آورد. بخش خدمات فنی دارای یک گروه نظارت بود که بر مکالمات تلفنی نظارت کرده و انواع دیگر نظارت‌ها را نیز از سوی بخش امنیت داخلی به عمل می‌آورد؛ این بخش انواع گوناگونی از تجهیزات پیشرفته، از جمله وسایل ارتباطات و نظارت را در اختیار گرفته و مورد بهره‌برداری قرار می‌داد. بخش امنیت داخلی ساواک به مبادله اطلاعات و اجرای عملیات مشترک با نیروی پلیس و ژاندارمری و یگان‌های ارتش نیز می‌پرداخت (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، صص. ۳۱۷-۳۱۸).

۱۱-۲-۲. وابستگی به نهادهای نظامی و امنیتی

رضاشاه و محمدرضا شاه، هر دو مردان نظامی آموزش دیده‌ای بودند. همچنین هر دو نیروهای مسلح را ابزار نهایی برقراری امنیت داخلی (برضد ناآرامی‌های منطقه‌ای و شورش‌های شهری) می‌دانستند و البته در زمان محمدرضا شاه این نیروها ابزاری برای کنترل منطقه خلیج فارس هم به شمار می‌رفتند (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ص. ۲۴۰). ضمن اینکه ارتش به‌عنوان نیروی امنیتی برای مطیع ساختن گروه‌های قومی و عشایری تلقی و نیز بر ضد شورش‌های عمده شهری به کار

گرفته می‌شد؛ اما جدای از این موارد، برقراری امنیت داخلی به دست انواع نیروهای نظامی و انتظامی سپرده شده بود. یکی از ویژگی‌های معروف حکومت استبدادی در دوران محمدرضا شاه، این بود که سانسور به مرحله‌ای رسید که مردم از هرگونه اظهارنظر انتقادی در مورد اوضاع و احوال، حتی در گفتگوهای خصوصی بیم داشتند. آن‌ها می‌دانستند که این گفته‌ها به سادگی می‌تواند به گوش دولت برسد و اگر چنین می‌شد خطر مجازاتی سخت در میان بود. ساواک نیز در سال ۱۳۳۶ تشکیل شد؛ پلیس مخفی محمدرضا شاه بود؛ هر چند سازمان‌های امنیتی و اطلاعاتی دیگری نیز مانند دفتر ویژه، اطلاعات ارتش، ضداطلاعات ارتش، بازرسی شاهنشاهی، کمیسیون شاهنشاهی و... در درون و بیرون ارتش در کار بودند. اینها سازمان‌هایی موازی بودند که مستقیم به شاه گزارش می‌دادند و رقابتی شدید و گاه ویرانگر میان آن‌ها وجود داشت (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ص. ۲۴۴).

دستگاه سرکوبگری حکومت، مؤثرترین عامل افزایش توانایی استقلال عمل حکومت بوده و در نتیجه ستون اصلی پشتیبانی از رژیم شاه به شمار می‌آمد. دستگاه سرکوبگری دارای چهار جزء عمده بود: ساواک، نیروی پلیس، ژاندارمری و ارتش؛ علاوه بر این شاه اقدام به ایجاد یک سازمان کوچک محرمانه به نام بازرسی شاهنشاهی کرد تا نیروهای امنیتی و دیگر سازمان‌های حکومتی را زیر نظر داشته باشد. همچنین کمیته‌های درون‌سازمانی ویژه، گهگاه تشکیل می‌شدند تا وظیفه‌های معینی را به اجرا درآورند. دستگاه سرکوبگری، با تضعیف سازمان‌های سیاسی مخالف و ایجاد جو وحشت که بسیاری از ایرانیان را از درگیری در فعالیت‌های سیاسی باز می‌داشت مایهٔ افزایش استقلال عمل حکومت می‌شد. از آن‌جا که سازمان‌های سیاسی مؤثر و سطوح بالای بسیج عوامل بسیار حساس در قدرت سیاسی گروه‌های طبقه متوسط و طبقه پایین هستند دستگاه سرکوبگری، به‌ویژه برای افزایش استقلال عمل حکومت در برابر این گروه‌ها، به خدمت گرفته شد (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، ص. ۳۱۴).

گرچه ساواک ابزار اصلی سرکوبگری حکومت بود؛ اما نیروهای پلیس، ژاندارمری، ارتش و بازرسی شاهنشاهی نیز هر یک نقش مهمی در این زمینه بازی کردند. نیروی پلیس که در میانه دههٔ ۱۹۷۰ متشکل از ۲۶ هزار تن بود فقط در منطقه‌های شهری فعالیت کرده و عمده مجری قانون در سطح عادی بود؛ لذا اغلب از این نیرو خواسته می‌شد که افراد مخالف را دستگیر یا گردهمایی‌ها و تظاهرات مخالفان را درهم شکند و این کار را گهگاه با همکاری ساواک یا یگان‌های ارتش انجام می‌داد. ژاندارمری که نیروی آن در میانه دههٔ ۱۹۷۰ هفتاد هزار نفر بود کار پلیس را در منطقه‌های روستایی انجام می‌داد؛ علاوه بر این وظیفه اجرای قانون،

حفاظت از مرزهای ایران، فرونشاندن شورش عشایر و اجرای عملیات علیه گروه‌های چریکی که در مناطق روستایی فعالیت داشتند؛ را نیز عهده‌دار بود (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، صص. ۳۱۹-۳۱۸). گرچه کانون اصلی فعالیت نیروهای ارتش، در میان دهه ۱۹۵۰، از حفظ امنیت داخلی، به بازداری حمله‌های خارجی و دفاع از کشور، تغییر یافت؛ اما حکومت گهگاه یگان‌های ارتش را برای درهم شکستن تظاهرات در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و به‌ویژه در ژوئن ۱۹۶۳ و سال ۱۹۷۸ به کار گرفت.

ارتش نیز در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ یگان ضد شورش ایجاد کرد. البته این یگان‌ها، عمده برای استفاده در حمله احتمالی شوروی یا عراق، در نظر گرفته شده بودند؛ علاوه بر این ارتش دارای نفرات با صلاحیت بود و ژاندارمری نیز دارای یک یگان کوچک اطلاعاتی بود. گرچه افراد اطلاعاتی ارتش، عمده متوجه مأموریت‌های رزمی نیروهای مسلح بودند و نه ناآرامی‌های داخلی؛ اما یکی از وظایف اصلی دستگاه اطلاعاتی ارتش نظارت و مراقبت درباره ناآرامی و اقدام به براندازی رژیم در ارتش بود. یگان اطلاعاتی ژاندارمری ناآرامی‌های عشایری را زیر نظر داشت و گهگاه با ساواک به اجرای عملیات علیه گروه‌های چریکی در مناطق روستایی می‌پرداخت. بازرسی شاهنشاهی یک سازمان مستقل بود و بر دیگر سازمان‌های امنیتی و به‌طور کلی بر سازمان‌های حکومتی نظارت می‌کرد. این سازمان که در سال ۱۹۵۸ تأسیس و در اواخر دهه ۱۹۶۰ تجدید سازمان شد؛ کارمندانی اندک داشت و رئیس آن مستقیم به شاه گزارش می‌داد. وظیفه اصلی آن جلوگیری از ایجاد دسیسه مقام‌های بالای دیگر سازمان‌های امنیتی کشور علیه شاه بود؛ چون چنین وضعی بارها در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل ۱۹۶۰ رخ داده بود. در میانه دهه ۱۹۷۰ شاه اقدام به تبدیل بازرسی شاهنشاهی به سازمانی ناظر و مسئول نظارت بر امور فساد و چگونگی کار مقام‌های حکومتی کرد (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، صص. ۳۲۰-۳۱۹).

بسیاری از سرکوبگری‌ها از سوی نیروهای امنیتی، بسیار ساده و بسیار ددمشانه بودند. همه سازمان‌های مخالف غیرقانونی اعلام شده بودند و در نتیجه این سازمان‌ها ناگزیر بودند به‌طور مخفیانه به فعالیت بپردازند. رهبران آن‌ها، گهگاه دستگیر می‌شدند و اقدام‌های هراز چندگاه آن‌ها برای گردهمایی و تظاهرات همگانی، با دستگیری‌های فراوان و خونریزی پایان می‌یافت. همچنین نیروهای امنیتی، در انتخابات اعمال نفوذ می‌کردند تا از ورود سازمان‌های مخالف به مجلس جلوگیری کنند. گروه‌های مخالفی که مسلح بودند با خشونت ویژه‌ای روبه‌رو می‌شدند. سازمان‌های بزرگ همگانی، مانند اتحادیه‌های کارگری و گروه‌های دانشجویی، مورد رخنه ساواک قرار گرفته و رهبران آن‌ها، بی‌وسه مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتند.

روشنفکران، هنرمندان، روحانیون برجسته‌ای که از رژیم انتقاد می‌کردند مورد اذیت و آزار قرار گرفته و گهگاه دستگیر می‌شدند. سانسور شدید برقرار بود و سانسور کنندگان در وزارت اطلاعات و وزارت فرهنگ و هنر، کتاب‌ها و مقاله‌ها را قبل از انتشار مورد بررسی دقیق قرار داده و روزنامه‌ها و شرکت‌های انتشاراتی که موضوع‌های خلاف نظر رژیم منتشر می‌کردند مورد آزار قرار داده یا آن‌ها را به‌زور تعطیل می‌کردند. با فعال‌تر شدن گروه‌های چریکی در دهه ۱۹۷۰، سرکوبگری شدیدتر شد.

شمار زندانیان سیاسی در ایران در میانه دهه ۱۹۷۰، از سه هزار نفر به گفته شاه تا حدود صد هزار نفر، بنا به ادعای گروه‌های معینی از مخالفان، تخمین زده می‌شود. بسیاری از زندانیان سیاسی به بهانه‌های مبهم و فقط بهانه‌های سیاسی دستگیر می‌شدند. در بررسی این محکمه‌ها حتی یک مورد هم که در آن افراد تبرئه شده باشند دیده نشده است. شمار زیادی از ایرانیان در درگیری مسلحانه نیروهای امنیتی کشته یا در زیر شکنجه مرده یا ناپدید شدند، حتی جوخه‌های ترور ساواک، ایرانیان در تبعید را تعقیب می‌کردند. همچنین مخالفان میانه‌رو نیز دستگیر و مورد ضرب و شتم یا شکنجه قرار می‌گرفتند. ساواک حتی درخواست‌های دریافت گذرنامه، استخدام در سازمان‌های دولتی و خصوصی را مورد بررسی قرار می‌داد. افراد گروه‌های مخالف از داشتن شغل مناسب و مسافرت محروم بودند؛ لذا ترس از محرومیت از استخدام و عدم صدور گذرنامه، بسیاری از ایرانیان ناراضی را از درگیری و اقدام به مخالفت با رژیم باز می‌داشت. ساواک همچنین به‌منظور مهار مخالفان شیوه‌های مختلفی به کار می‌برد مانند ایجاد ترس در میان مخالفان از طریق تبلیغات سیاه و شایعه در مورد بی‌رحمی‌های ساواک و ایجاد گروه‌های مخالف کنترل شده از جمله گروه‌های دانشجویی یا حزب توده قلبی و انجام عملیات پنهانی (گازبورووسکی، ۱۳۷۱، صص. ۳۲۵-۳۲۱).

۲-۲. انحصارگرایی اقتصادی

دولت پهلوی دوم، علاوه بر انحصار سیاسی، اقتصاد کشور و همچنین درآمدهای نفتی را به کنترل خود درآورد. این امر موجب افزایش استقلال اقتصادی و سلطه کامل دولت سرمایه‌دار بر جامعه و اقتصاد شد. شیوه پس‌انداز دولت از این ثروت نفتی به گونه‌ای بود که پیامدهای منفی عمده‌ای را برای همه طبقات اجتماعی به بار آورد و موجب قطب‌بندی و به تبع آن سقوط دولت پهلوی گردید (کشاورزشکری، عابدینی، ۱۳۹۳، ص. ۱۵). با نگاهی به انواع نظریات در باب دولت‌ها می‌توان گفت انحصار اقتصادی در تمام دولت‌ها منجر به استقلال دولت از جامعه شده و دولت را از جامعه بیگانه می‌سازد درنهایت این بیگانگی، زمینه‌های سقوط را

فراهم می‌نماید؛ دولت محمدرضا شاه نیز از این امر مستثنا نبود. انحصارطلبی محمدرضا شاه در اقتصاد به گونه‌ای بود که در پایان دوره حکومت او، دولت بسیار ثروتمند شد. نفت بیش از یک سوم درآمد ملی را تشکیل می‌داد. دولت همچنین منابع و معادن کشور، تمامی صنایع مدرن، امکانات حمل‌ونقل، ارتباطات، بانکداری و شرکت‌های بیمه و تعداد قابل‌ملاحظه‌ای از مزارع و مشاغل عمده زراعی را در اختیار داشت (پارسا، ۱۳۷۷، ص. ۹۲).

نقش مسلط حکومت در اقتصاد و درجه بالای استقلال عمل آن، حکومت را قادر ساخت؛ افزایش درآمد و دیگر مزایای اقتصادی را متوجه گروه‌های اجتماعی معین کرده و این خواست را از راه برنامه‌های عمرانی و سیاست مالی به اجرا درآورد. حکومت نفوذ خود را برای توزیع این مزایا به کار گرفت تا طبقه‌های بالا و متوسط، از جمله طبقه متوسط نوین، طبقه کارگران صنعتی که از نظر سیاسی مهم بودند؛ به‌عنوان دریافت‌کننده اصلی این مزایا، مورد هدف قرار گیرند (گازبوروسکی، ۱۳۷۱، صص. ۳۳۳-۳۳۴).

۱-۲-۲. انحصارات اقتصادی و خانواده سلطنتی و دربار و وابستگی

انحصارطلبی دولت محمدرضا شاه و همچنین پشتیبانی او از تنظیمات اجتماعی و اقتصادی به گونه‌ای بود که هیچ بخشی از جامعه ایران، قادر نبود بدون شراکت دولت و جیره‌خواران وابسته به آن به‌ویژه خانواده سلطنتی، به اقدام اقتصادی عمده دست بزند. در حقیقت می‌توان گفت هیچ‌یک از گروه‌های اقتصادی کشور، مستقل از محمدرضا شاه قدرتی نداشته و توان پیشبرد اهداف اقتصادی خود را نداشتند. به همین منظور ناچار به برقراری پیوند سیاسی با دربار سلطنتی بودند (کشاورزشکری و عابدینی، ۱۳۹۳، ص. ۱۵).

۲-۲-۲. انحصارات اقتصادی و وابستگی به خارج

شاه کشور نفت خیز خود را قادر می‌بیند که سرمایه‌گذاری لازم را به عمل آورد، ماشین‌آلات مربوطه را وارد و متخصصان خارجی زیادی را استخدام کند؛ مصرف فرآورده‌های داخلی و خارجی شهرنشینان را افزایش دهد؛ کمبود مواد غذایی داخلی را از طریق واردات جبران کند و بگذارد کشاورزی به تدریج نابود شود. در یک اقتصاد متکی به نفت که تقاضا برای مواد غذایی - به‌ویژه انواع مواد غذایی مرغوب - به سرعت بالا می‌رود؛ کشاورزی دچار رکود شده و در پی هجوم ماشین‌آلات، کالاهای ساخته شده، مواد خام، مواد غذایی و... از توان فیزیکی برای واردات (بنادر، جاده‌ها، امکانات حمل‌ونقل، ظرفیت ذخیره‌سازی، شبکه توزیع و...) تا سر حد اشباع بهره‌برداری می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۷۳، صص. ۲۹۲، ۲۹۴).

۳-۲-۲. شکل‌گیری روند توسعه وابسته

شاه به طرز دیوانه‌وار مشغول قرض گرفتن از خارج، جذب سرمایه‌گذاری خارجی و... بود (کاتوزیان، ۱۳۷۳، ص. ۳۱۱). دولت شاه مانند پدرش، سرانجام به ارتش و درآمد نفت متکی شد و حتی وابستگی شدیدتری با یکی از کشورهای واقع در هسته مرکزی (ایالات متحده آمریکا) داشت. دولت شاه طی یک دهه ایران را به یک دیکتاتوری سلطنتی متکی به قدرت سرکوبگر ارتش و درآمد نفت تبدیل نمود. نفت و ارتش منابع دوگانه سلطه‌اش بر جامعه ایران بودند (فوران، ۱۳۷۷، ص. ۴۶۱).

۱-۳-۲-۲. وابستگی تک‌محصولی به درآمد نفت

از سال ۱۳۴۳ عواید نفت، مهم‌ترین عامل تأثیرگذار در چگونگی کار و زندگی بود. عوامل دیگری هم دخیل بودند؛ اما اگر نفت نبود، تأثیر و نقش آن‌ها بسیار متفاوت بود. بدون درآمدهای نفتی و به دنبال آن رشد اقتصادی مجازی، تلاش جهت برقراری استبداد ایرانی، حداقل به‌طور کامل، موفق نمی‌شد؛ بودجه کافی برای خریدن همکاری، رضایت و همدستی گروه‌های مختلف اجتماعی و افراد وجود نداشت. همچنین تأمین هزینه استراتژی شبه مدرنیست توسعه اقتصادی امکان‌پذیر نبود. درنهایت استقلال اقتصاد سیاسی از قدرت دولت بسیار بیشتر و قدرت دولت بسیار کمتر بود. نفت عاملی مستقل از کل بافت اجتماعی-اقتصادی بود. سوءاستفاده از آن منجر به تغییرات اساسی در ساختار اقتصادی و رشد نابرابر قدرت خرید جامعه شهری شد. جامعه روستایی و کشاورزی ایران را تا حدودی از بین برد؛ تحرک جغرافیایی و اجتماعی را به‌سرعت افزایش داد. باعث ظهور مشکلات شهری، منطقه‌ای و محیط زیستی در اندازه غیرقابل تصور شد. اقبال سنتی پایین جامعه را به شبه مدرنیست‌هایی مصرف‌کننده مبدل نمود. بعضی صنایع و حرفه‌ها نابود یا از رونق افتادند و بعضی دیگر گسترش و رونق یافتند. انتظارات مادی و اجتماعی که چه‌بسا برآورده نمی‌شد؛ افزایش داد. روابط قومی و سنت‌های فرهنگی را بدون یافتن جانشین مناسبی برای آن‌ها زیر پا گذاشت. عدم تعادل و تنگناهای حادی در بین و در داخل بخش‌ها و نهادهای اقتصادی مختلف پدید آورد و دولت را از جامعه جدا کرد (کاتوزیان، ۱۳۷۳، ص. ۳۰۰).

در دوران نخست‌وزیری زاهدی، کمک‌های آمریکا و درآمد نفت به‌طور عمده صرف افزایش تقاضا و مصرف شد. از آن‌پس درآمد نفت و کمک‌های آمریکا افزایش و رشدی بی‌سابقه یافت (کاتوزیان، ۱۳۷۳، ص. ۲۲۶). در سال‌های بعد نیز عواید نفت در پی صادرات فزاینده به‌سرعت افزایش یافت و کمک‌های آمریکا در کوتاه‌مدت مانند مسکن مؤثری عمل

می‌کرد. در سال‌های ۱۳۳۹-۱۳۴۱، بخش‌های دیگر از رشد متفاوتی برخوردار بودند. عملکرد بسیار ضعیف بخش کشاورزی به‌طور مستقیم ناشی از این بود که کم‌وبیش تمامی عواید نفت و وام‌های خارجی، در شهرها به مصرف می‌رسید و به‌طور غیرمستقیم ناشی از اجرای برنامه اصلاحات ارضی بود. رشد بسیار سریع‌تر صنایع و ساختمان‌سازی، به‌ویژه در ۱۳۴۱، ثمره مصرف عواید نفت و کمک‌های خارجی در بخش شهری بود (کاتوزیان، ۱۳۷۳، ص. ۲۷۴).

توسعه اقتصادی و اجتماعی، بیشتر به دلیل افزایش درآمدهای نفتی عملی شد. درآمد نفت که در سال ۱۳۴۲، ۵۵۵ میلیون دلار بود در سال ۱۳۴۷ به ۹۵۸ میلیون دلار، در سال ۱۳۵۰ به ۱/۲ میلیارد دلار، در سال ۱۳۵۳ به ۵ میلیارد دلار و پس از چهار برابر شدن قیمت نفت در بازارهای جهانی، در سال ۱۳۵۵ به حدود ۲۰ میلیارد دلار رسید. در سال‌های بین ۱۳۴۳-۱۳۵۳ کل درآمدهای نفتی به ۱۳ میلیارد دلار و از ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶ به ۳۸ میلیارد دلار رسید. البته - به گفته بسیاری از منتقدان - گرچه پول‌های بسیاری در نتیجه بنا کردن قصرها، اسراف کاری‌های سلطنتی، مصارف اداری، ایجاد تأسیسات هسته‌ای، فساد بیش‌ازحد و خرید سلاح‌های بسیار پیچیده که حتی برای بیشتر کشورهای عضو ناتو گران‌قیمت بود هدر رفت (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ص. ۵۲۵).

بین سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۲ درآمد نفت به‌سرعت رو به افزایش نهاد؛ اما دوره رونق اقتصادی در سال ۱۳۴۳ آغاز شد. سال ۱۳۴۳ همچنین شاهد تجدیدنظر بنیادی و استراتژیک و تجدید بنای استبداد ایرانی بود (کاتوزیان، ۱۳۷۳، ص. ۲۸۰).

به همان میزانی که درآمد نفت دولت را از ابزار تولید داخلی و طبقات اجتماعی مستقل می‌کند، در بسیاری از موارد طبقات برای امور مختلف به دولت وابسته می‌شوند؛ مانند کار، کمک‌های مستقیم و امتیازات گوناگون دیگر، دریافت وام برای سرمایه‌گذاری، دستیابی به بازارهای پررونق داخلی برای تحویل سودهای کلان در امر تولید و تجارت و بورس‌بازی و نیز طرح رفاه عمومی از آموزش و پرورش و بهداشت گرفته تا یارانه مواد غذایی؛ بنابراین هزینه‌های دولت، به‌عنوان سرچشمه قدرت اقتصادی و سیاسی‌ای که تمایل به حفظ و گسترش خود دارد، سرنوشت طبقات اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ بدین ترتیب نظام قشربندی نفتی دولت را به حامی یک طبقه وابسته در حال رشد، قیم زندگی و کار توده‌های شهری و عامل انزوای روستاییان بدل می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۷۳، صص. ۲۹۱-۲۹۰). سرنوشت تراز پرداخت‌ها در یک کشور نفت‌خیز به حجم و رشد نسبی عواید نفتی بستگی دارد (کاتوزیان، ۱۳۷۳، ص. ۲۹۵).

«انفجار قیمت نفت» در سال ۱۳۵۲ منجر به این کشف شاهانه شد که (برخلاف گفته‌های ظاهری قبلی شاه)، دموکراسی غربی و نظام چندحزبی روبه‌زوال است؛ به‌این ترتیب دو حزب

مضحک ایران نوین و مردم جای خود را به کم‌دی سیاه حزب رستاخیز ملی دادند (کاتوزیان، ۱۳۷۳، ص. ۲۸۰). انفجار قیمت نفت در سال ۱۳۵۲ بقایای احتیاط و دوراندیشی را در شاه و مزدورانش نابود کرد و در سال ۱۳۵۴ حزب رستاخیز ملی را به‌عنوان برنامه جدید خود ارائه نمود (کاتوزیان، ۱۳۷۳، ص. ۲۸۶). با رشد سریع و انفجار عایدات نفتی، وابستگی شاه به آمریکایی‌ها به تدریج کمتر شد؛ به همین دلیل او انقلاب سال ۱۳۵۷ را توطئه آمریکا برای تنبیه او به علت استقلال رأی، می‌دانست (کاتوزیان، ۱۳۷۳، ص. ۲۸۳). ایران هر سال یک هیأت از سوی شرکت ملی نفت ایران به سرپرستی اقبال، رئیس شرکت نفت، معمولاً با نمایندگان کنسرسیوم ملاقات می‌کرد تا بر درخواست شاه برای افزایش قابل توجه درصد نفت صادراتی ایران پافشاری کند. شاه مصمم بود هرچه بیشتر و تا حد ممکن هرچه سریع‌تر این منبع پایان‌پذیر کشور را - به بهای غیرعادلانه آن زمان، برای تحصیل عواید هرچه بیشتر به فروش برساند - در ظاهر برای توسعه سریع اقتصاد کشور (کاتوزیان، ۱۳۷۳، ص. ۳۱۱).

۲-۳-۲. عدم نیاز به دریافت مالیات

درجه بالای استقلال عمل حکومت ایران در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ آن را قادر نمود؛ بدون هیچ‌گونه درونداد اجتماعی - که اغلب از راه مکانیسم‌های حزب‌های سیاسی قانونی، دریافت مالیات است - بدون هیچ‌گونه پاسخ‌گویی در زمینه‌های مختلف مستقل عمل نماید. به‌طور معمول سهم دولت از درآمد (به‌جز سود حاصله از سرمایه‌گذاری خودش)، عبارتند از مالیات‌های غیرمستقیم که بر تولیدات بسته می‌شود و مالیات بر درآمد که صاحبان ابزار تولید پرداخت می‌کنند. در مقابل عواید نفت به‌صورت منبع درآمدی سرشار و مستقل برای دولت درمی‌آید. برای کسب این درآمد، دولت حتی نیاز به اتکا بر ابزار تولید بومی نداشته و مجبور نیست درصد زیادی از آن را مانند دیگر کارهای تولیدی تحت مالکیت دولت، به‌عنوان مزد و هزینه‌های دیگر بازگرداند. عواید نفت در واقع نوعی بهره مالکانه است که یکجا و به‌طور مستقیم به دولت پرداخت می‌شود. زمانی که این عواید، افزایش یافته و ۱۰ درصد تولید ملی را تشکیل دهند، استقلال غیرعادی اقتصادی و سیاسی دولت را از نیروهای مولد و طبقات اجتماعی فراهم می‌آورند. این عواید برای کل جامعه به‌صورت یک منبع نامرئی رفاه فزاینده درمی‌آید. با توجه به جنبه‌های فنی و جامعه‌شناختی عواید نفت، این عواید به دولت انعطاف‌پذیری بسیار زیادی در پرداخت‌ها می‌بخشد. در واقع این «پول مالیات‌دهندگان» نیست تا دولت در مورد چگونگی خرج کردن آن ملزم به پاسخ‌گویی باشد (کاتوزیان، ۱۳۷۳، ص. ۲۹۰).

کل نظام - اقتصادی، اجتماعی و سیاسی - به میزان چگونگی تخصیص هزینه‌های دولت وابسته است. هزینه‌های مصرفی دولت موجب توسعه سریع شبکه نظامی - بوروکراتیک از نظر تعداد کارکنان و از نظر درآمد می‌شود و درآمدهای بوروکراتیک حداقل درآمد را در بخش‌های مشابه تعیین می‌کند. این افزایش بی‌دلیل و غیرمولد در درآمد وابستگان دولت به رشد هزینه‌های مصرفی می‌انجامد که با غذا و مسکن بهتر (حتی کاخ‌های شخصی)، اتومبیل، وسایل خانه جدید و مانند اینها آغاز و به صرف هزینه بیشتر برای خدمات خصوصی نظیر خدمات حقوقی و پزشکی، رستوران‌ها، تفریحات، هتل‌ها، تعطیلات و جز اینها ختم می‌شود؛ بنابراین افزایش هزینه‌های مصرفی دولت - به‌طور مستقیم و به‌طور غیرمستقیم - به‌ویژه به توسعه خدمات بوروکراتیک و مدرن و همچنین عرضه کالاهای بادوام جدید می‌انجامد. در کشورهای نفت‌خیز، انبساط پولی، به دلایلی ناشناخته تورم‌زا می‌شود؛ چراکه در جامعه‌ای که خودنمایی مهم‌ترین عامل تعیین منزلت اجتماعی (حتی پذیرفته شدن به‌عنوان یک انسان) است و درآمدها، مصرف و مالکیت لوازم خانه به‌طور عمده در سطح نازلی قرار دارد؛ مازاد پول نقد مردم صرف خرید کالا می‌شود؛ بدین ترتیب افزایش ایجاد رقابتی جنون‌آمیز برای تحصیل درآمد بیشتر، مصرف بیشتر و خودنمایی بیشتر مشاهده می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۷۳، صص. ۲۹۱، ۲۹۵-۲۹۴). در دوران پهلوی نیز این موارد به چشم می‌خورد. خانه‌های لوکس، انواع خودروهای کوچک و مسافرت‌های سالانه به اروپا، دستاورد درآمدهای زیاد نفت برای طبقات متوسط بود (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ص. ۵۵۲). بین سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۵۱ موازنه پرداخت‌های ایران کم‌وبیش بی‌وقفه کسری داشت و سرمایه‌های زیادی در راه طرح‌های تجملی و غیراقتصادی صرف شد. فدا کردن ثروت اجتماعی با عنوان توسعه سریع اقتصادی انجام می‌گرفت و توسعه اقتصادی نیز عبارت بود از: رشد آبی و فزاینده در استفاده از وسایل نقلیه، وسایل خانگی، تعطیلات خارج، تفریحات عرضه شده در رستوران‌ها و قمارخانه‌ها، خانه‌های کاخ مانند و ... به‌وسیله اقلیتی ممتاز، هزینه‌های سرسام‌آور نظامی و بر باد دادن سرمایه کشور در جشن‌های تاج‌گذاری، جشن ۲۵۰۰ ساله، جشن هنر و ... (کاتوزیان، ۱۳۷۳، صص. ۳۱۲-۳۱۱).

۳-۲. غیررسمی و خانوادگی بودن روابط سیاسی و اقتصادی

در دوره پهلوی به دلیل ساخت شخصی قدرت و سرکوب و جوه نهادی جامعه، صحنه سیاسی دست‌خوش انواع روابط غیررسمی و بده‌بستان‌های بانندی و گروهی بود. در این دوره روابط

غیررسمی که خارج از چهارچوب‌های قانونی و نهادی عمل می‌نمودند؛ عامل اصلی تحرک در زندگی سیاسی بودند (نوروزی، ۱۳۷۵، ص. ۱۸۳).

۱-۳-۲. خانواده سلطنتی و هزار فامیل و روابط سیاسی و اقتصادی

در حکومت پهلوی روابط خویشاوندی جایگاه خاصی داشت؛ خانواده پهلوی بیش از هر گروه و دسته دیگری با شاه در تماس بودند و بر تصمیمات او تأثیر داشتند و از مزایای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی سود می‌بردند. در بین اعضای خانواده سلطنتی دو تن - فرح و اشرف پهلوی - بیش از دیگران در امور سیاسی و اجتماعی مؤثر بودند و هر یک از آنها نیز با ایجاد باندهای هوادار در داخل ساخت قدرت، منافع خویش را حفظ می‌کردند (مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ۱۳۶۶، ج ۱، صص. ۱۹۸-۱۹۳). علاوه بر خانواده سلطنتی شاه، خانواده‌های بزرگ نخبگان تجاری - بازرگانی و حرفه‌ای بودند که با برخوردارگی از قدرت و نفوذ خود در زمینه سیاسی فعالیت می‌کردند. به‌طور کلی طبقه بالای جامعه در این دوره شبکه‌ای وسیع و به‌هم‌پیوسته از خانواده‌های گسترده را در برمی‌گرفت که «هزار فامیل» نامیده می‌شدند. اعضای این خانواده‌ها با گرداندگان دستگاه دولتی روابط و پیوندهای خانوادگی داشتند و از حکومت به مشاغل سیاسی و مشاغل خصوصی می‌رسیدند و این چرخش به سهولت انجام می‌شد (مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ۱۳۶۶، ج ۱، صص. ۳۲-۳۰). ملکه، خواهران و برادران و دیگر بستگان شاه، همگی کالاهایی (از جمله کالاهای سرمایه‌ای برای فعالیت اقتصادی‌شان) وارد می‌کردند که یکسره از پرداخت حقوق و عوارض کمرگی معاف بوده است. حتی ایشان گاه ترتیب استفاده دیگران را در بخش خصوصی از این‌گونه معافیت‌ها می‌دادند. در نتیجه مقام‌های دربار هم در گیر همه‌گونه اعمال فسادآمیز می‌شدند. در مورد اشرف گفته شده، او هرگاه فردی را در پول درآوردن زیرک می‌یافت؛ در حمایت خود می‌گرفت. هم‌چنین گروهی از دلایان همه‌کاره به دربار نفوذ کرده بودند؛ تا «مجوزهای اقتصادی، زمین ... یا هرگونه امتیازی که دولت می‌توانست واگذار کند؛ به دست آورند. خواهران و برادران شاه، برای نمونه عبدالرضا و شمس» و ملکه تا حدودی کمتر در این‌گونه کارها دست داشتند. طوفانیان، در اظهار نظر پیرامون فساد رسمی به این نکته اشاره داشت که فشارهای زیادی برای سوءاستفاده از وجوه تخصیص‌یافته برای خریدهای هنگفت نظامی وجود داشته است (کاتوزیان، ۱۳۹۰، صص. ۲۴۸-۲۴۷).

۲-۳-۲. دربار و روابط سیاسی و اقتصادی غیررسمی

در عصر پهلوی به دلیل فقدان تفاهم و توافق عمومی در مورد حقوق و وظایف مردم و

حکومت، اتکا به روابط مبتنی بر حمایت و وابستگی و سایر پیوندهای گروهی و روابط غیررسمی را فراگیر ساخته و به صورت شیوه اصلی اداره امور جامعه و انجام هرگونه دادوستد اجتماعی درآورده بود (عظیمی، ۱۳۷۲، ص. ۳۸). در این شکل از روابط دو عنصر اساسی در عرصه سیاسی و اجتماعی نقش عمده‌ای ایفا می‌نمودند: دوره یا محفل وابستگان و رابطه‌های خویشاوندی؛ تماس‌ها و رابطه‌های ضروری برای رسیدن به یک مقام و موقعیت سیاسی یا اجتماعی از طریق عضویت در یک یا چند دوره برقرار می‌شد. این دوره‌ها در فواصل معین برای پیشبرد منافع دوجانبه یا چندجانبه تشکیل می‌شدند و درعین حال که علت اصلی تشکیل می‌توانست حرفه‌ای، خانوادگی یا روشنفکری باشد؛ اما مهم‌ترین عملکرد دوره یا محفل ساختن شبکه‌ای از روابط شخصی بود تا اعضا را در تلاش‌های اقتصادی و سیاسی خود یاری دهد؛ به‌طورمثال اگر یکی از اعضا به سمت وزارت منصوب می‌شد؛ دیگر اعضای دوره نیز به پیشرفت خود امیدوار می‌شدند (اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ج ۱، ص. ۲۹).

برخی وزیران از بودجه محرمانه وزارتی‌شان (که در مورد آن حسابی پس داده نمی‌شد) برای مصارف شخصی استفاده می‌نمودند؛ اما کانون فساد نه خود کابینه که در پیرامون آن، در بقیه بخش‌های دولت و دربار بود. افراد مرتبط با خانواده سلطنتی، نخست‌وزیر و فرماندهان نیروهای مسلح اعمال نفوذ می‌نمودند. پروژه‌ها را جا می‌انداختند؛ یا چون دلالتان ساده عمل می‌نمودند. در سال‌های پس از افزایش قیمت نفت، فساد «به سطح میلیاردها دلار رسیده بود». هزینه واقعی برخی پروژه‌های دولتی، به علت فساد تا بیست یا سی برابر برآورد اولیه افزایش یافت (کاتوزیان، ۱۳۹۰، صص. ۲۴۸-۲۴۹).

۴-۲. خاصه‌بخشی اموال دولتی و امتیازات

خاصه‌بخشی و فساد و ویژگی دیگر حکومت پهلوی بود که از پیامدهای کاهش میزان نهادمندی سیاسی و اجتماعی به شمار می‌رفت. در واقع شبکه خاصه‌بخشی یکی از کانال‌ها و ابزار مؤثر در اختیار شاه بود و او را قادر می‌ساخت؛ تا به‌طور گسترده‌ای امتیازات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را برای هوادارانش در نظر بگیرد و از این طریق به جلب همکاری و یارگیری اقدام نماید (نوروزی، ۱۳۷۵، ص. ۱۸۵). روابط غیررسمی، توزیع و باز توزیع مزایا و امتیازات در شبکه خاصه‌بخشی موجب رشد فساد مالی و اخلاقی در بافت هیأت حاکمه و وابستگان آن‌ها می‌شد. این وضعیت به‌ویژه پس از افزایش قیمت نفت در دهه ۱۳۵۰ به نحو وسیعی گسترش یافت و حتی به سطوح مختلف دستگاه دیوان‌سالاری و نظامی نیز نفوذ کرد (اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ۱۳۶۶، ج ۱، صص. ۲۵۷-۲۵۶).

۱-۴-۲. اعطای سمت‌ها و منصب‌های سیاسی و نظامی به وابستگان

شاه از طریق توزیع مناصب سیاسی و اداری که متضمن موقعیت و مزایایی برای صاحبان آن‌ها بود به جلب همکاری اعضای طبقه بالا اقدام می‌کرد (نوروزی، ۱۳۷۵، ص. ۱۸۵). در اواخر سال ۱۳۴۲ شاه می‌توانست از دستاوردهای خود با رضایت و غرور یاد کند؛ چراکه در کنار اقدامات انجام داده در زمینه سرکوب مخالفت‌ها، توانسته بود حمایت دو ابرقدرت را جلب کند. همچنین افراد بی‌ریشه و وابسته (افراد خودش) را در کابینه، مجلس و ارتش قرار داده بود (کاتوزیان، ۱۳۷۳، ص. ۲۸۰).

۲-۴-۲. اعطای اموال و امتیازات اقتصادی به وابستگان

قسمت اعظم پرداخت‌های شاه در شبکه خاصه‌بخشی متوجه وابستگان نزدیک و خانواده سلطنتی می‌شد. به گونه‌ای که دربار پهلوی در این دوره بزرگ‌ترین منبع درآمد و ثروت را در اختیار داشت. به‌طور کلی می‌توان گفت دومین ستون تقویت‌کننده رژیم، حمایت مالی دربار بود که شاه را قادر می‌ساخت؛ از راه پرداخت حقوق و مزایای فراوان و فراهم ساختن مشاغل بی‌دردسر؛ اما پردرآمد، تلاش‌ها و خدمات پیروان و پشتیبانان خود را تلافی کند. هرچند دربار هرگز میزان دارایی خود را مشخص نمی‌نمود. منابع غربی دارایی‌های خانواده سلطنتی را در ایران و خارج بین پنج تا بیست میلیارد دلار برآورد می‌نمودند. این دارایی‌ها از چهار منبع عمده تأمین می‌شد: ۱. ثروت ناشی از مالکیت زمین؛ ۲. درآمدهای نفت؛ ۳. تجارت؛ ۴. بنیاد پهلوی که بسیاری از فعالیت‌های خدماتی و کشت و صنعت و بانک‌ها را در اختیار داشت؛ این بنیاد سالانه بیش از ۴۰ میلیون دلار کمک مالی دریافت می‌نمود و کم‌وبیش در همه زوایای اقتصاد کشور نفوذ می‌کرد. همچنین از سه طریق به نفع شاه و سلطنت او عمل می‌نمود: ۱. منبع مالی برای دریافت‌های خانواده سلطنتی؛ ۲. به‌صورت ابزاری در جهت نفوذ بر بخش‌های کلیدی اقتصاد؛ ۳. راهی برای پاداش دادن به حامیان رژیم (آبراهامیان، ۱۳۸۹، صص. ۵۳۹-۵۳۷). علاوه بر خانواده سلطنتی بخش عمده این پرداخت‌ها متوجه اعضای طبقه بالا بود که بیشتر از طریق معاملات تجاری و مقاطعه‌کاری‌های بسیار گران‌قیمت صورت می‌گرفت (نوروزی، ۱۳۷۵، ص. ۱۸۵).

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر باهدف شناخت ماهیت و ساختار دولت پهلوی دوم به نگارش درآمده و درصد پاسخ‌گویی به این سؤال اصلی بود که ماهیت دولت پهلوی دوم چه بوده است؟ برای پاسخ به این سؤال، با بررسی‌های انجام شده از روش تحلیل اسنادی که از انواع روش‌های کیفی است؛ ابتدا دولت پهلوی دوم در قالب نظریه‌های مختلف در باب دولت مورد ارزیابی قرار گرفت. سرانجام با بررسی‌های انجام پذیرفته مدلی ترکیبی برای تبیین ماهیت دولت پهلوی دوم به دست داده شد. در این مدل ضمن مشخص کردن روابط همبستگی میان ویژگی‌های دولت پهلوی که ترکیبی از ویژگی‌های دولت‌های سلطانی، مطلقه، رانتی، اقتدارگرا و وابسته است؛ آسیب‌پذیری‌های این دولت نیز نشان داده شده است. می‌توان گفت؛ ترکیبی بودن دولت پهلوی دوم میزان آسیب‌پذیری آن را شدت بخشیده و سقوط آن را قطعی نمود؛ چراکه مصادیقی از دولت‌های رانتی، سلطانی، وابسته و... وجود دارند که دچار آسیب‌پذیری شدید و انقلاب نشده‌اند.

ملاحظات اخلاقی

حامی مالی: مقاله حامی مالی ندارد.

مشارکت نویسندگان: نویسندگان به تنهایی در آماده‌سازی مقاله نقش داشته‌اند.

تعارض منافع: بنا بر اظهار نویسندگان در این مقاله هیچ‌گونه تعارض منافی وجود ندارد.

تعهد کپی‌رایت: طبق تعهد نویسندگان حق کپی‌رایت رعایت شده است.

منابع

۵۲

- آبراهامیان، پروانه (۱۳۸۹). *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.

- امام‌جمعه‌زاده، سیدجواد و معصومی، سیدداود (۱۳۸۹). رانتیریسیم و تأثیر آن بر رابطه دولت و احزاب در ایران (۵۷-۱۳۳۰). *جستارهای سیاسی معاصر*، ۱ (۱)، ۴۰-۳۳.

<https://ensani.ir/file/download/article/201205041734002-9037-.pdf>

- اطاعت، جواد (۱۳۸۶). ماهیت دولت در ایران؛ سیاست و سلطه‌اقتدارگرایی بوروکراتیک. *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ۲۴۶-۲۴۵، ۱۴۷-۱۳۸.

<https://ensani.ir/fa/article/journal/400>

- بشیریه، حسین (۱۳۷۷). جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی. تهران: نشر نی.

- بشیریه، حسین (۱۳۹۳). فروپاشی دولت مطلقه. ترجمه علی اردستانی، ماهنامه مهرنامه، ۳۸، ۵۲-۵۸.

- پارسا، میثاق (۱۳۷۷). توسعه اقتصادی و دگرگونی سیاسی (تحلیلی مقایسه‌ای از ایالات متحده، روسیه، نیکاراگوئه و ایران). ترجمه علی مرشدی زاد، نامه پژوهش، ۳ (۱۰-۱۱)، ۱۰۱-۳۷.
<https://www.sid.ir/paper/461711/fa>

- پالمیر، رابرت روزول (۱۳۴۰). تاریخ جهان نو، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران: انتشارات امیر کبیر.

- پوجی، جان فرانکو (۱۳۸۰). تکوین دولت مدرن. ترجمه بهزاد باشی، تهران: نشر آگه.

- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۷۶). رانت، دولت رانتیر و رانتیرسم، یک بررسی مفهومی. اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ۱۲۶-۱۲۵، ۱۵۲-۱۵۵.

<https://ensani.ir/file/download/article/20101210130307755-.pdf>

- رهبری، مهدی (۱۳۹۱). «بررسی تطبیقی نظریه دولت اقتدارگرای بوروکراتیک با ایران عصر پهلوی سال‌های (۱۳۴۲-۱۳۳۲)»، پژوهش‌نامه حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران.
<http://mehdirahbari.blogfa.com>

- ساعی، احمد (۱۳۷۵). نظریات توسعه و توسعه‌نیافتگی. تهران: نشر علوم نوین.

- ساعی، احمد (۱۳۷۷). مسائل سیاسی-اقتصادی جهان سوم. تهران: انتشارات سمت.

- سینایی، وحید (۱۳۸۴). دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران. تهران: نشر کویر.

- سو، آلون. (۱۳۷۸). تغییر اجتماعی و توسعه: مروری بر نظریات نوسازی، وابستگی و نظام جدید. ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- شکاری، عبدالقیوم (۱۳۷۹). نظریه دولت تحصیلدار و انقلاب اسلامی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

- عظیمی، فخرالدین (۱۳۷۲). بحران دمکراسی در ایران. ترجمه عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی و بیژن نوذری، تهران: نشر البرز.

- فوران. جان (۱۳۷۷). مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی. ترجمه احمد تدین، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.

- کاتوزیان، محمد علی (۱۳۷۳). اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی. تهران: نشر مرکز.

-
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۰). *تضاد دولت و ملت نظریه تاریخ و سیاست در ایران*. تهران: نشر نی.
- کاردوزو، هنریک (۱۳۵۹). *وابستگی و توسعه در آمریکای لاتین*. ترجمه ف. حسامیان، تهران: انتشارات تندر.
- کشاورز شکری، عباس و عابدینی نجف آبادی، الهه (۱۳۹۳). *ویژگی های دولت پهلوی دوم و آسیب پذیری آن در مقابل بسیج انقلابی*. جامعه‌شناسی تاریخی، ۶(۲)، ۱-۳۲.
<https://jhs.modares.ac.ir/article-259105--fa.html>
- گازیوروسکی، مارک ج (۱۳۷۱). *سیاست خارجی آمریکا و شاه: ایجاد یک حکومت سلطه پذیر در ایران*. ترجمه جمشید زنگنه، تهران: انتشارات رسا.
- مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی آمریکا (۱۳۶۶). *اسناد لانه جاسوسی آمریکا*. تهران: مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی آمریکا.
- نوروزی، نصرالله (۱۳۷۵). *ساخت قدرت شخصی و فروپاشی حکومت پهلوی*. فصلنامه راهبرد، ۹، ۱۹۱-۱۵۷.
<https://ensani.ir/fa/article/128891>
- وینسنت، اندرو (۱۳۷۱). *نظریه های دولت*. ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰). *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم.
- Anderson, P. (1975). *Lineages of The Absolutist State*. London: New Left Books.
- Beblawi, H. Luciani, G. (1975). *The Rentier State*. London: Croom Helm.
- Collier, D. (1980). *The Bureaucratic Authoritarian Model*. in the new Authoritarianism in Latin America.